باباطاہر
۱۷ ز/۱۸

قیمت مقطوع
شش قرانست

این کتاب چهار صد نسخه علاوه بر مأخذ مشترکین طبع شده و بقیمت فوق بفروش میرسد. بهر کسی که یکمرتبه پنجاه عدد یا بالاتر خواسته و قیمت را پیشکی بفرستد تخفیف داده میشود

بشتابید برای خریداری که بزودی تمام خواهد شد بعد نمیتوانید باین قیمت بدست بیاورید

* آبان ماه ۱۳۰۶ *

چاپخانه فردوسی

نجف علی

۱۷/ز/۱۸

کتابخانه مسجد اعظم «قم»

بسمه تعالی

این کتاب بمشخصات زیر :

نام کتاب دیوان باباطاهر موضوع ....

مؤلف باباطاهر عریان همدانی ....

تاریخ و محل چاپ ۱۳۰۶ تهران

اهدائی حضرت آیة الله العظمی بروجردی بنا به وصیت حاج سید ... صفوی

وقفی

تحت شماره مسلسل ۱۴۹۰ ثبت دفتر کتابخانه

و در قفسه ۱۷/ز/۱۸ ضبط گردید

سرپرست کتابخانه مبارکه

ازجمله .... مجلد کتابی است که بموجب وصیت مرحوم حجة الاسلام حاج آقا محمد ... اصبهانی بحضرت آیة الله العظمی آقای حاج آقا حسین طباطبائی بروجردی مدظله العالی انتقال یافته و معظم له بکتابخانه مسجد اعظم قم اهداء فرمودند

سرپرست کتابخانه مبارکه

کتابخانه مسجد اعظم قم

(دیوان باباطاهر)

ضمیمهٔ سال هفتم مجله ارمغان
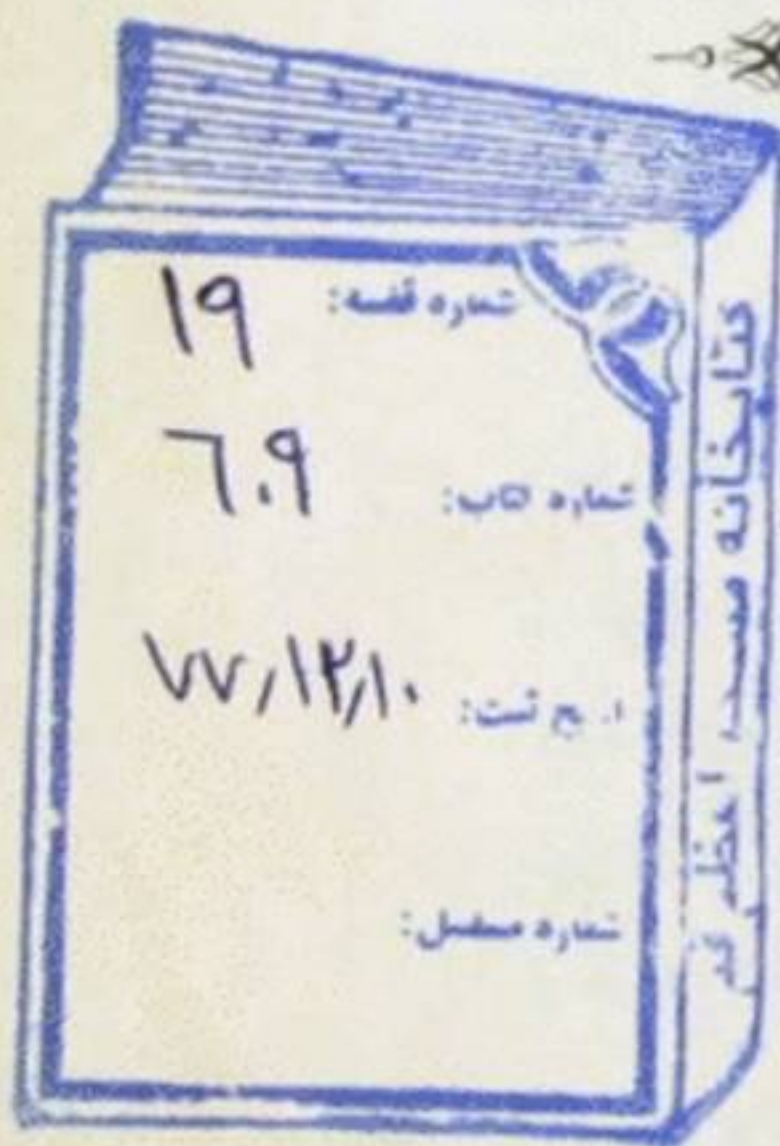
نام کتاب: دیوان باباطاهر
تاریخ ثبت دفتر: ۲۹ رجب ۱۳۸۹
شماره عمومی: ۱۴۹۱
شماره خصوصی:
مختص بکتابخانه مسجد اعظم - قم
از کتابخانه خارج نشود

کتابخانه مسجد اعظم قم
شماره قفسه: ۱۹
شماره کتاب: ۶۰۹
تاریخ ثبت: ۷۷/۱۲/۱۰
شماره مسلسل:

چاپخانه فردوسی

این بنده حسن وحید دستگردی اصفهانی درنتیجه سالها آرزومندی و جستجو دیوان عارف ربانی و حکیم صمدانی (باباطاهرعریان همدانی)را یکسال قبل بدستیاری ادیب دانشمند (عبرت مصاحبی) نائینی یافته واینك بایکعالم افتخار بنام ضمیمه سال هفتم ارمغان ارمغان خدمت خوانندگان ارمغان و عاشقان ادب و عرفان میدارم

این دیوان درتمام کتب خانه های جهان. ایران واروپا. شرق وغرب وجود ندارد وفقط چند نفر ازمستشرقین محترم روسی مانند (دکتر مار) و (موسیو چایکین) مصحح دیوان استاد ابوالفرج رونی و موسیو (کالونف) که الان در طهرانست از همین نسخه که نزد بنده است هر یك نسخهٔ استنساخ کرده اند .

دیوان باباطاهر در نظر اهل ذوق و عرفان وادب و مستشرقین اروپا بسیار گرانبها است و مسلم مستشرقین

برای پیدا کردن آن کوشش ها کرده وبدست نیاورده اند واینك خوش بختی وحسن توفیق بدست نگارنده ارمغان این نامه گرامی را برای آنان و تمام فضلای عالم و دانشمندان جهان تحفه وارمغان میفرستد .

درتصحیح ومقابله این دیوان سعی بلیغ بعمل آمده وچند نفر از فضلای معاصر مانند آقایان (عبرت) و (عرفان) و (مجد العلی) قریب دو ماه هرهفته چندروز دراین باب باماهمراهی کرده وبا چندین نسخه ناقص این دیوان کامل را بتصحیح ومقابله پرداختند .

نسخه های دیگراین دیوان طبع اروپا وایران هیچکدام از پنجاه واندو بیتی بالاتر نیستند اما این نسخه تقریباً مشتمل برسیصد وهشتاد دوبیتی وچند قطعه ونزدیك بنهصد بیت شعر است ولی فقط مقابله باهمان پنجاه دوبیتی بعمل آمده وسایر دوبیتی ها نسخه ثانی نداشتند تامقابله شود . نسخی که با آنها مقابله صورت گرفته یکی آتشکده آذر خطی از کتابخانه نگارنده ودیگری (ریاض العارفین) ودیگری (مجمع الفصحاء) تالیف مرحوم هدایت وچندین نسخه باباطاهر چاپی وخطی دیگراست و بهترین نسخه برای مقابله ما نسخهٔ بود که

ادوارد هرن‌الن انگلیسی مستشرق پس از ترجمه بانگلیسی اصل وترجمه را با کمال دقت وتصحیح بطبع رسانیده‌است . در ذیل صفحات برای سهولت ما اسامی این نسخ را بتصریح نام برده ایم نه برمز و (هرن) علامت نسخه ایست که (مستشرق) انگلیسی (هرن) پس از ترجمه و تصحیح بطبع رسانیده .

بهترین پیرایه و زینت این دیوان کلمات قصار حکمت و عرفان امیز (بابا طاهر) است که تاکنون چندین شرح عربی و فارسی بر آن نوشته شده و بااینکه شرح فارسی آن طبع شده نسخه اش بسیار کمیابست واجمالا فهرست این دیوان از قرار ذیل است

(۱)

شرح حال بابا طاهر تا درجهٔ که ممکن است نگارش ادیب دانشمند آقای میرزا محمود خان عرفان شیرازی

(۲)

شرح حال دیگر نگارش فاضل معاصر آقای شیخ علی محمد آزاد همدانی

(۳)

دیوان شعر بابا طاهر تقریباً مشتمل برنهصد بیت دوبیتی

مختص بکتابخانه مسجد اعظم - قم
از کتابخانه خارج نشود

وچند قطعه بروزن دوبیتی ها ودر ذیل صفحات نسخه های بدل وتصحیحات ممکنه .

(٤)

فرهنگ مختصر برای دیوان شعر بقلم آقای عرفان

(٥)

کلمات قصار بابا طاهر

مختص بکتابخانه مسجد اعظم - قم
از کتابخانه خارج نشود

شرح حال باباطاهر

گویندهٔ که هشتصد سال رونق وطراوت گفتار خود را نگاهداشته‌واز پس‌پردهٔ این روزگاردراز عارف وعامی رادل ربوده متاسفانه تاریخ زندگانیش درست روشن نیست . گوئی چون باباطاهر مردی بیعلاقه و رندی سبکبار بوده و خانمانی نداشته (۱) تاریخ هم که بمردمان بیخانمان و بی لانه و آشیان (۲) علاقهٔ ندارد پشت خود راازبارذکر نام او سبك کرده است . شاید باباطاهر از این جهة مورد توجه

(۱) مو آن رندم که نامم بی قلندر — نه‌خون‌دیرم نه‌مون‌دیرم نه‌لنگر
چو روز آید بگردم گرد گیتی — چو شو آید بخشتی و انهم سر

(۲) بعالم همچو مو دیوانهٔ نه — ز خویش و آشنا بیگانهٔ نه
همه ماروْن ومورون لانه دیرن — من دیوانه را ویرانهٔ نه

تاریخ قرار نگرفته که او در میان سخنوران نه قصیدهٔ غرائی سروده و نه سفینه غزلی ساخته و نه پادشاهی را مدح وثنا گفته است .تاریخ بچنین شخصی چه توجهی میکند ولی این گویندهٔ عریان و بیخانمان چنان تأثیری درگفتار خویش نهفته که برغم این بی‌اعتنائی هنوز اشعارش نقش خاطرهاست و حتی کسانیکه با او همزبان و هموطن نیستند از سخنان وی لذتی بسزا برده و مجموعه اشعارش را بزبان خود نقل وترجمه کرده‌اند (۳) . اشخاصی هستند که سوز سینهٔ این گوینده چنان در قلب آنها تأثیر مینماید و چنان سرمست گفتار او میشوند که خمار آنها جز بهمان اشعار شکسته نمیشود . اینگونه اشخاص مدت زمانی شوری ووجدی داشته وحالاتی دراین ضمن بر آنها دست داده که نتوانسته اند آن حالت را بوسیلهٔ الفاظ وکلمات بیان کنند. قوهٔ ناطقهٔ در مقابل ادراکات آنها ناچیز و نارسا بوده است باباطاهر حالات و ادراکات آنها را با زبان مخصوص خودش بیان میکند و ساز او با تار قلب آنها.هم کوك میشود. هر وقت باباطاهر نغمهٔ بنوازد تار قلب آنها مرتعش

(۳) نگارنده نسخهٔ ترجمه انگلیسی آنرا در دست دارم وترجمه فرانسه آنرا دیده‌ام و شنیده‌ام که بآلمانی نیز ترجمه شده است

محفوظ بکتابخانه مسجد اعظم قم
از کتابخانه خارج نشود

میشود . هر وقت باباطاهر آوازی بخواند آنها از شدت شوق و سرور.هم مینالند و هم قلبشان برقص و طرب میآید . اگر باباطاهر بگوید :ــ

نوای ناله غم اندوته ذونو عیار قلب وخالص بوته ذونو
بوره سوته‌دلون گردهم آئیم که‌قدرسوته دل دلسوته ذونو

مسرور و خوشحال میشوند زیرا همدمی و همنفسی برای خود یافته‌اند و اشتیاقی زیاد دارند که این سوخته دل بتواند مطالب درونی آنها را که ازبیانش عاجز بودند،بگوید چه آنها در حالتی بوده‌اند (یا هنوز هم هستند) که هم گریانند و هم خندان. درد دارند ولی درمان نمیخواهند میسوزند ولی خشنودند. میگدازند ولی میسازند. همینکه باباطاهر حالت آنها را اینگونه وصف میکند که :ــ

دلم ازسوزعشقت گیژو ویژه مژه بر هم زنم سیلابه ریژه
دل عاشق مثال چوب تر بی سری سوژه‌سری خونابه ریژه

گم کردهٔ خودرا یافته می‌بینند ومانند بینوائی که نشانهٔ گنجی پیدا کند یا تشنهٔ که چشمهٔ آبی را ببیند باباطاهررا رها نمیکنند . هرگاه باباطاهر خودرا اینگونه بآنها معرفی نماید که :

من آن‌بحرم که‌درظرف آمدستم من آن‌نقطه که‌برحرف آمدستم

محفوظ بکتابخانه مسجد اعظم قم
از کتابخانه خارج نشود

بهر الفی الف قدی برآید   الف قدم که درالف آمدستم

این دعوی و خود ستائی بنظر آنها غریب نمیآید ومیدانند
که او تمام حالات باطنی آنهارا دریك‌دوبیتی بیان کرده
ومانند نقطه که اشکال حروف را از صورت ابهام خارج
میسازد مشکل آنها را حل نموده و اگر با این معجزه
خود را بپایهٔ بزرگان دین زردشت رسانید که در سر
هر هزار سال یکی از آنها ظهور میکند راه اغراق نه‌پیموده
است منتها باید فهمید مبدأ این هزار سال در نزد
باباطاهر چه وقت بوده و سال درنظر او چه مدت از زمان
میباشد .

این اشخاص دلباخته این شاعر عریان میشوند و چون
میشنوند که میگوید

مو که سر در بیابونم شو و روز
سرشك از دیده بارونم شو و روز
نه‌تو دیرم نه‌جایم میکرو درد
همی ذونم که نالونم شو و روز

عین این احساسات را درخود میبابند (یا وقتی در خود
یافته اند) رفته رفته بقدری بباباطاهرواشعار و اصطلاحات
او آشنا میشوند که هیچ سخنی در آنها مثل گفتار باباطاهر

مؤثر نمیگردد

اشعار باباطاهر چون بزبانی که امروز در ایران معمول
است نمیباشد در نسخه های چاپی آن بقدری تحریف و
تغییر راه یافته که بدست آوردن اصل آن نهایت مشکل
میباشد و نگارنده مدتی بود برای یافتن حقیقت حال
و نسخه بالنسبه صحیحی از اشعار او در جستجو بودم
تا کتابی یافتم که « ادوارد هرن الن (۱) » انگلیسی
دراین باب تألیف کرده وآنرا بچهار قسمت تقسیم نموده
قسمت اول مقدمهٔ جامعی است که مؤلف کتاب بکمك
چند نفر از مستشرقین بر کتاب خود نوشته و هرجا از
باباطاهر اطلاعی یافته است در آن مقدمه ایراد کرده .
قسمتُ دوم ترجمهٔ منظوم اشعار باباطاهر است که خانم
« الیزابت کورتیس برنتن (۲) » آنرا برشته نظم انگلیسی
در آورده . قسمت سوم ـ اشعار باباطاهر است که مؤلف
کتاب شش نسخه بدست آورده و یکی را که در نظر او
معتبر تر از دیگران بوده متن قرار داده و آنرا با نسخ
دیگر مقابله کرده واختلافات این شش نسخه را درذیل

(۱) Edwarol Heron-allen.
(۲) Elizabeth Curtis brenton

هر دوبیتی قید نموده وهر کلمهٔ که با استعمال کنونی زبان فارسی مطابق نبوده مثل (سوجم) که امروز (سوزم) و (دیرم) که (دارم) و (واجی) که (واگو - بگو) میگویند مختصر تعبیری نموده . قسمت چهارم - اشعار باباطاهر است که (ادوارد هرن الن) آنرا بنثر انگلیسی تحت‌اللفظ ترجمه کرده است

این کتاب بسال ١٩٠٢ درلندن چاپ شده و چنانکه گفتیم قسمت اول آن که مقدمه کتاب باشد بشرح زندگانی باباطاهر اختصاص یافته و نویسندهٔ آن لازمه کنجکاویرا بعمل آورده و چون نگارنده هم مدتی درصدد جمع آوری شرح حال باباطاهر بوده ام میتوانم گفت که ادوارد هرن الن بهر مأخذی که در تألیف خود مورد حاجت بوده و بآن دسترس داشته رجوع کرده فقط اسمی از تاریخ گزیدهٔ حمدالله مستوفی که باباطاهر را در ضمن عرفا و مشایخ ذکر میکند نبرده است : نگارنده حیف دانستم که تحقیقات جناب ادوارد هرن الن درباره یکنفر فارسی زبان بفارسی ترجمه نشود . آن مقدمه را خلاصه کردم و در یکی دو مورد که لازم بود حاشیهٔ در پای صفحات بدان افزودم وهرجا که نویسندهٔ محترم انگلیسی

از کتابخانه خارج نشود

عبارتی از کتاب فارسی بانگلیسی عیناً ترجمه کرده بود نگارنده اصل آن عبارت را نقل کردم

ادوارد هرن الن گوید :

اگرچه رباعیات باباطاهر درایران برسر زبانها جاریست وچندین بار بطبع رسیده ولی در هیچیك از آن نسخ چاپی ومقدمهٔ که برآنها نوشته شده چیزی از تاریخ حیات گوینده آن بدست نمیآید فقط رضاقلیخان هدایت درتذکرهٔ مجمع الفصحاء که ده رباعی ازباباطاهر ذکر میکنددرمقدمه آن مینویسد « طاهرعریان همدانی - نام شریفش باباطاهر است از علماء وحکما وعرفای عهد بوده وصاحب کرامات ومقامات عالیه واینکه بعضی اورا معاصر سلاطین سلجوقیه دانسته اندخطا است وی ازقدمای مشایخ است معاصر دیالمه درسنه ٤١٠ قبل از عنصری وفردوسی وامثال واقران ایشان رحلت نموده رباعیات بدیع ومضامین رفیع بزبان قدیم دارد گویند رسالات از انجناب مانده و محققین بر ان شروح نوشته اند بعضی ازدوبیتی هایش دراین کتاب ثبت میشود » جلد اول مجمع الفصحاء

رضا قلیخان در کتاب ریاض العارفین میگوید باباطاهر در ٤١٠ وفات یافته و بنا بر این نمیشود که او با

عین القضاة همدانی یا خواجه نصیر طوسی معاصر بوده باشد .
رضا قلیخان در ریاض العارفین ۲۴ رباعی از باباطاهر نقل
میکند ولی نمیگوید که مأخذ اطلاعات او چیست و اگر
سال ۴۱۰ هجری در باره این شاعر همدانی راست آید او
معاصر فردوسی وسلف بلا واسطهٔ عمر خیام خواهد بود

آقای ادوارد برون که در تهیه این کتاب مساعدت
های ذیقیمتی بمن کرده است در این باب میگوید که ذکر
بابا طاهر را در کتاب کهنهٔ معتبری دیده و این کتاب
موسوم است براحة الصدور و آیة السرور تألیف نجم
الدین ابوبکر راوندی که برای سلجوق شاه
ابوالفتح کیخسرو در تاریخ ۵۹۹ یا ۶۰۰ هجری نگاشته
(۱) و نسخهٔ را که جناب ادوارد برون دیده است در
۶۳۵ نوشته شده وچون قول چنین کتابی معتبراست
آقای ادوارد برون آنرا نقل کرده ومن هم در اینجا آنرا
ذکر مینمایم

« شنیدم که چون سلطان طغرل بك بهمدان آمد از
اولیا سه پیر بوذند بابا طاهر وباباجعفر وشیخ (حمشاد). کوهکی

(۱) این کتاب در سال ۱۹۲۱ در کمبرج چاپ شده نگارنده عبارت فوق
را از آن چاپ نقل کرد

است بردر همدان آنرا خضر خوانند بر آنجا ایستاده بوذند
نظر سلطان بریشان آمد کوکبهٔ لشکر بداشت وپیاده شد
وباوزیر ابونصر اسکندری پیش ایشان آمد ودستهاشان
ببوسید بابا طاهر پارهٔ شیفته گونه بوذی او را گفت ای
ترك باخلق خدا چه خواهی کرذ سلطان گفت انچ تو فرمائی
بابا گفت آن کن که خدا میفرماید آیه (ان الله یأمر بالعدل و
الاحسان) سلطان بگریست و گفت چنین کنم بابا دستش بستد
و گفت از من پذیرفتی سلطان گفت آری بابا سر ابریقی
شکسته که سالها از آن وضو کرده بوذ در انگشت داشت
بیرون کرذ ودر انگشت سلطان کرذ وگفت مملکت عالم
چنین در دست تو کرذم برعدل باش سلطان پیوست آن در
میان تعویذ ها داشتی و چون مصافی پیش آمذی آن در
انگشت کرذی »

سر ادوارد برون میگوید بگمان من این مطلب سند
معتبریست که ما را از توسل بکتاب رضا قلیخان بی نیاز
دارد . این سند اختلاف زمان حیات بابا طاهر را رفع
میکند ، درنسخی که سال ۱۲۶۷ و ۱۳۰۸ در بمبئی
وسال ۱۲۷۴ در طهران وسال ۱۳۰۱ بامناجات نامه
خواجه عبدالله انصاری در بمبئی از اشعار بابا طاهر چاپ

شده هیچ مقدمهٔ بآنها الحاق نگردیده فقط آتشکده آذر
در ضمن شرح حال شعرای عراق عجم ۲۵ رباعی از بابا
طاهر ذکر میکند ومیگوید، « عریان – اسمش باباطاهر
دیوانه ایست از همدان وفرزانه ایست همدان احوالش
در پارهٔ کتب مذکور واخلاقش بین العرفا مشهورعاشقی
شیدا وسوزش جان از اشعارش هویدا وبزبان راجی(۱)
بوزن خاصی دوبیتی بسیار گفته که اکثر از آنها امتیاز
کلی دارد بعضی از آنها انتخاب وثبت شد »

(۱) راجی یعنی رازی که حرف (ز) به جیم بدل شده و خود بابا
طاهر همه جا (سوزم) را (سوجم) گفته است . زبان راجی یا رازی
زبانی بوده است که بقول صاحب کتاب ریاض العارفین « در آنزمان اهالی ری
ودینور وبیدان تلفظ میکردند » راج یاراز یعنی ری میباشد . یکی از
شعرای دیگر که موسوم بخواجه کمال الدین بندار رازیست و معاصر
مجدالدوله دیلمی وقبل از زمان بابا طاهر بوده اشعاری بزبان بابا طاهر
دارد که از آن جمله اینست

وقت درودشته کهجهان همچو وهشته   روح می سرخه که گل سرخ یاده

در جلد اول مجمع الفصحاء مؤلف کتاب گوید بندار شعر مزبوررا
« بزبان رازی » سروده

زبان بابا طاهر غیر از زبان رازی است . وحید

بمطالبی که گفته من باید اطلاعاتی را که برای من از
یکنفر محقق هموطنم کاپیتن چارلس کمبلد (۱) نمایندهٔ
دولت امپراطوری انگلستان در بوشهر جمع آوری شده است
اضافه کنم . در مقدمه آن اطلاعات مینویسد این مطلب
در بارهٔ بابا طاهر سینه بسینه وپشت بپشت بما رسیده که
بابا طاهر شخصی بیسواد وهیزم شکن بود وعادت داشت
که همه روزه بمدرسه رود وبدروسی که طلاب میخوانند
گوش دهد طلاب او را استهزا میکردند روزی او جسارتی
نموده گفت من تعجب میکنم که چگونه این طلاب درسی
را که میخوانند فرا میگیرند وروز بعد در ان باب صحبت
میکنند شخصی که بابا طاهر این سؤال را از او کرده
بود جواب داد این کار خیلی مشکل نیست تمام این طلاب
را که می بینی روزها در مجلس درس حاضر میشوند در
نیمهٔ شب یك یك میآیند و لخت شده در حوض مدرسه
میروند ویکمرتبه کهسر زیر اب کردند تمام درس روز را
آموخته اند بابا طاهر این سخن را باور کرد چون شب
رسید مطابق قول ان شخص رفتار نمود واتفاقاً این قضیه
در یکی از شبهای سرد زمستان بود . بابا طاهر چون اینکار
را انجام داد شعلهٔ نوری ازاسمان ظاهر گردید ودر دهان

(۱)Captain Charles Kemball.

او فرورفت (؟) روز دیگر بمدرسه امد و در مباحثات
فلسفی وارد گردیده همه را مغلوب ساخت . طلاب سبب
ظهور این علم لدنی را از وی سئوال کردند باباطاهر گفت
همان کاری که شما برای اموختن دروس میکنید من نیز
بآن عمل کردم وقضیه شبانه در حوض مدرسه رفتن و
چهل بارسر زیر اب کردنرا حکایت کرده گفت
امسیت کردیاواصبحت عربیا از ان پس دربدن او چنان
حرارتی وجود یافت که هیچکس نمیتوانست نزدیك او
قرار گیرد و ازان ببعد بمدرسه هم نیامد و روزگار را
در کوه وجنگل گذرانید(؟)

مستربلوشه درپاریس ، دکتر رس در لندن، مستربرون
در کمبریج ، و مسترالیس در بریتیش موزیوم تحمل زحمت
فرمودند ومأخذ شرح حال این شاعر را بمن نشان دادند
(۱) بعلاوه مستربلوشه مرا بنسخهٔ متوجه داشته است
که در کتابخانهٔ ملی پاریس بنمرهٔ ۱۹۰۳ ضبط میباشد
این نسخه کتابی است مانند کلمات قصار که مانند کلمات
طایفهٔ صوفیه است و در مقدمهٔ ان بابا طاهر را مصنف کتاب
میخواند وشاید یکی از رساله هائی باشد که رضاقلیخان
در مجمع الفصحاء بآن اشاره کرده است(محمود عرفان)

M. Blochet, Dr. rass, Mr. Broun, Mr. Ellis

(باباطاهر)

(مقبره او)

مقبرهٔ بابا طاهر در کنار همدان در سمت غربی شهر
در محله معروف به (بن بازار) در بالای تپهٔ که ۵ ذرع
تقریباً ارتفاع دارد مقابل بقعه امامزاده(حارث بن علی)
واقع شده منظرهٔ این تپه خیلی مفرح و دلکشاست چه
از طرفی کوه الوند بابالها و سلاسلش در مقابل این تپه
باوقار مخصوصی خود نمائی میکند واز طرفی زمین های
صیفی کاری و زراعتی همدان باطراوت وخضارت دلپذیری
در مقابل این تپه واقع شده است ،

در مقابل مقبره بنائی است مرکب از چند اطاق که
مساحت آن طولا وعرضاً ۱۵ ذرع بارتفاع ٤ ذرع الی ٤
ذرع ونیم است . جنب قبر بابا قبر دایه اش و قبر حاج
میرزا علی نقی کوثری است که از عرفا و مشاهیر همدان
است (فرزند حاج ملا رضا صاحب تفسیر در النظیم و
مفتاح النبوة دررد پادری معاصر با حاج میرزا جعفر
بوبوك آبادی عارف معروف) حاج میرزا علی نقی پدر

حاج میرزا رضای واعظ معروف همدانی است که اینک
پسرش آقا میرزا محمد یکی ازوعاظ معروف ومحترم تهران است

بقعه بابا مشتمل است برچند حجرهٔ که غالباً دراویش
در آنها منزل کرده وبا بخارات و دود های غلیظ آنها را
کثیف کرده اندواعتیاد زشت دراویش باستعمال چرس وبنك
ساکنین این بقعه را منفور عامه نموده است .

بقعه بابا درایام هفته مخصوصاً شبهای جمعه زیارتگاه مردمان
عرفان مسلك این شهر است .

قبر بابا وحاج میرزا علی نقی وقبر دایهٔ بابا را ضریحی
ساده از چوب احاطه کرده است ،

آنچه در بارهٔ بابادر این شهر شهرت دارد

۱ ـ مشهور است که بابا در ابتدای امر در مدرسه
بزرك همدانوارد شده طلاب را دید که باهم مشغول مذاکره
ومباحثه اند رغبتی بدین کار دراو پیدا شده مشغول تحصیل
شد پس از چند روزی که از تحصیل خسته شده بود ساده
وصادقانه از یکی ازطلاب پرسید شما چه کرده اید کهدارای
معلومات وفنون شده اید؟ بطنزوشوخی جواب داد که ما
در این حوض (اشاره بحوض مدرسه) رفته وغسل کرده ایم

واین علوم بما ارزانی شده است در اینوقت هوای همدان
بشدت سرد وحوض مدرسه بقطر چند گره یخ بسته بود
بابا بعداز شنیدن اینحرف مصمم شد که بهرسختی ورنجی
باشد یخها را شکسته درحوض غسل کند .دو ساعت بصبح
که طلاب در حوض بودند برخاسته یخها را شکسته وسر
بزیر آب کرده وبیرون آمد سرمائیفوق العاده براوعارض شده
بسختی خودرا بحجره رسانیده در را بروی خود بست
صبح آن روز بابارا دیدند که سرشار وخنده کنان همی گفت :

امسیت کردیا واصبحت عربیا

۲ ـ تاچندی قبل سرمای همدان همانطوری که شاعر
عرب میگوید (همذان متلفة النفوس ببردها) واقعاً متلف
و کشنده بود. نقل میکنند که بابا در همان اوقات در
کوه الوند منزل داشت و در اثر حرارت باطنی و آتش
درونی سوزش عشق حقیقی او را بطوری گرم کرده بود
که از هر طرفش برفها تایکذرع آب شده وبزمین فرو رفته
وسبزه های بهاری در اطرافش روئیده بود

۳ ـ بابا را خواهر زاده بود منجم وقتی میخواست
جای یکی از ستارگان را پیدا کند بهر کتابی مراجعه کرد

چیزی نیافت عاقبت باخود گفت بروم این مشکل را از خالویم سئوال کنم باین عزم از یالهای الوند بالا رفت به محلیکه بابا بود رسید و این در وقتی بود که بابا در نزدیکی قله کوه برو برروی زمین افتاده ودرحال راز ونیاز وسوز وگداز بود

خواهر زاده اش با رنج و مشقتی خود را باو رسانید وقتی که از دور بابا را دید که بر رو در افتاده است خیالی بخاطرش گذشت : که بااینکه شرع اسلام خوابیدن برو را حکم بکراهت داده چرا خالوی من یکی‌از مکروهات شرع شریف را مرتکب میشود بابا فوراً خیال اورا دریافته صدا زد : این کراهت در حال خواب است و من بیدارم پس باشصت پا شکلی برزمین ترسیم کرده وگفت این‌هم: مقصود تو بگیر و برو او بی اینکه مقصود خود را اظهار کند مشکل خود را حل شده یافته برگردید

٤ - نقل میکنند وقتی عین القضاة مشهور همدانی‌را تکفیر کردند وبحکم متفقهه سربریدند بدن اورا در میان میدان معروف همدان افکندند (که اکنون بمیدان‌ذغال معروف است) در اینوقت که تماشاچیان دور آن بدن را فرا گرفته بودند بابا از آنجا عبور کرد چون واقعه راملتفت

شد نزدیك آمده سر پائی ببدن قاضی زده گفت : **(مردان‌خدا چنین‌نخسبند)** عین القضاة فوری ازجاجسته سربریده خود رابزیر بغل زده رو بفرار گذاشت جمعیت تماشاچی سر بدنبالش گذاشته او را تعقیب کردند قاضی تا بقبرستان عمومی همدان که معروف **باهل‌قبور** است رسیده در آنجا در چالهٔ (کودی) فرو رفته و از نظرناپدید شد هنوز هم آن چاله **بچالهٔ عین القضاة** درهمدان معروف است .

٥ - حاج‌عبدالوهاب‌شوشتری‌که یکی‌از معارف مشایخ متصوفه وا هل ذکر بود واواخر عمر را درهمدان میزیست برای خود بنده نقل کرد که در مجلسی بابا موعظه میکرد و آیات وعید و تخویف میخواند در آخر مجلس حاضرین دیدند رطوبتی در گوشه مجلس پیدا شد سبب آنرا از بابا پرسیدند گفت : یکی از پریان درمجلس بود دراثر شنیدن اینکلمات از کثرت شرم و حیا آب شده بزمین فرو رفت واین رطوبت نشانه ذوبان اوست ؟ !!

از **تألیفات بابا** من فقط کلمات قصار اورادیده ام که حاج ملاسلطانعلی کنابادی بفارسی وعربی برآن شرح

وتفسیر نوشته است

از اشعار بابا تاکنون نسخه جامع بی غلطی بدست نیاورده ام وآنچه دیده شده محل اعتماد نیست چه‌بسیاری از دوبیتی ها که مسلماً از بابا نیست در این نسخه هاباسم بابا آورده شده است

من جمله بخاطر دارم چند دو بیتی کردی (پهلوی) که در یکی از نسخه های خطی باسم‌باباضبط شده بودوشاطر بیك محمد شاعر معروف همدانی

ادعا میکرد که از من است وباسم بابا ضبط شده .است

همدان ۳ اردی بهشت ع . آزاد همدانی

دیوان شعر باباطاهر

مختص بکتابخانه مسجد اعظم - قم
از کتابخانه خارج نشود

(۱)

تن محنت کشی دیرم خدایا   دل حسرت کشی دیرم خدایا
ز شوق مسکن و داد غریبی   بسینه آتشی دیرم خدایا

(۲)

بی ته یارب بیستان گل نرویا   اگر رویا کسش هرگز مبویا
بی ته هر کس بخنده لب گشایه   رخش ازخون‌دل‌هرگز مشویا

(۳)

ببندم شال و میپوشم قدك را   بنازم گردش چرخ و فلك را
بگردم آب دریا ها سراسر   بشویم هردو دست بی نمك را

(۴)

ته که نا خواندهٔ علم سموات   ته کهٔنا بردهٔ ره‌در خرابات(۱)
ته‌که سود وزیان خود نزانی(۲)   بیاران کی‌رسی‌هیهات هیهات(۳)

(۵)

اگر دل دلبر و دلبر کدام است   وگر دلبردلودل راچه نام‌است
دل و دلبر بهم آمیته و ینم   ندونم دل که ودلبر کدام‌است

---

(۲)نسخهٔ‌هرن   بیته‌یارب‌بیستان گل مرویاد   اگر رویادهرگز کس مبو یاد
بی ته‌گردل بخنده لب‌گشایه   رخش‌ازخون‌دل‌هرگزمشویاد

(٤)نسخه‌هرن   (۱) ته که نارده بی   (۲) ندونی
(۳) بمردون کی رسی

(٥)نسخه‌هرن   اگر دل‌دلبر دلبرچه نومه   وگر دابر دل‌دل از چه‌نومه
دل و دلبر بهم‌آمیته دیرم   ندونم دل کهه دلبر کدومه

(۶)

شب تاریك و سنگستان وموست   قدح ازدست مو افتادو نشکست
نگه دارنده اش نیکو نگهداشت   وگر نه صد قدح نفتاده بشکست

(۷)

عزیزا کاسه چشمم سرایت   میان هر دو چشمم خاك پایت
ازآن ترسم که غافل پانهی باز   نشیند خار مژگانم بپایت

(۸)

بود درد موو درمانم ازدوست   بود وصل موو هجرانم ازدوست
اگر قصابم ازتن واکره پوست   جدا هرگز نگرده جانم ازدوست

(۹)

نه دوری ازبرم دل دربرم نیست   هوای دیگری اندر سرم نیست
بجان دلبرم کز هر دو عالم   تمنای دگر جز دلبرم نیست

(۱۰)

خرم کوهان خرم کوهان خرم دشت   خرم آنان که این الالبان کشت
وسی هندو وسی شند وسی بند   همان کوه و همان هامون همان دشت

(۱۱)

بهار آمد بصحرا و در و دشت   جوانی هم بهاری بودو بگذشت
سر قبر جوانان لاله رویه   دمی که مهوشان این بگلگشت

(۱۲)

نمی پرسی ز یار دلفکارت   که واکیان گذشت باغ و بهارت
نه یاد مو در این مدت نکنی   ندانم واکیان بی سر و کارت

---

(۵) آتشکده اگر دل دلبری دلبر کدامی   وگر دلبرَ دلی دل را چه نامی
مصراع چهارم هم دلبر کدامی

ریاض اگر دل دلبری پس دل کدامی

(۱۳)

شیر مردی بدم دلم چه ذونست   اجل قصدم کره و شیر زیونست
ز مو شیر زیان پرهیز میکرد   تنم وامرك جنگیدن نذونست

(۱۴)

یکی برزیگری نالان دراین دشت(۱)   بچشم خون فشان الاله میکشت(۲)
همیکشت و همیگفت(۳) ای دریغا   که باید کشتن وهشتن دراین دشت(۴)

(۱۵)

نفس شومم بدنیا بهر آنست   که تن از بهر موران پرورانست
نذونستم که شرط بندگی چیست   هر زه بورم نمیدان جهانست

(۱۶)

دلی دیرم خریدار محبت   کز او گرم است بازار محبت
لباسی بافتم بر قامت دل   ز پود محنت و تار محبت

(۱۷)

قضا پیوسته در گوشم بواج   که این درد دل تو بی علاج
اگر گوهر بی خواهان نداری   همین این جان تو که بی رواج

(۱۸)

زدست دیده ودل هردو فریاد(۱)   هر آنچه دیده بیند دل کند یاد(۲)
بسازم خنجری نیشش زپولاد(۳)   زنم بر دیده تادل گردد آزاد(۴)

(۱۹)

خرم آنان که از تن جان ندانند   زجانان جان زجان جانان ندانند
بدردش خو کرن سالان وماهان   بدرد خویشتن درمان ندانند

---

(۱۴) ریاض (۱) یکی برزگرك دیدم دراین دشت (۲) بخون دیدگان الاله میکشت
(۳) همی گفتا (۴) در دشتها هشت

(۱۸) هرن (۱) فریاذ (۲) که هرچه دیده وینه دل که یاذ (۳) پولاذ (۴) گرده آزاذ

(۲۰)

هر آنکس عاشق است از جان نترسد　　عاشق از کنده و زندان نترسد
دل عاشق بود گرگ گرسنه　　که گرگ از هی‌هی چوپان نترسد

(۲۱)

خوشا آنان که هر شامان ته ویند(۱)　　سخن وا ته کرن وا ته نشینند(۲)
گرم دسرس نبی آیم(۳) ته وینم　　بشم آنان بوینم که ته ویند

(۲۲)

خوشا آنان که وا ته همنشیند　　همیشه با دل خرم نشینند
بود این رسم عشق و عشقبازی　　که گستا خانه آیند و ته ویند

(۲۳)

خوشا آنان که از پا سر ندونند　　میان شعله خشك و تر ندونند
کنشت و کعبه و بتخانه و دیر　　سرائی خالی از دلبر ندونند

(۲۴)

لاله کاران دگر لاله مکارید　　باغبانان دو دست از گل بدارید
اگر عهد گلان این بو که دیدم　　بیخ گل بر کنید و خار نکارید

(۲۵)

مکن کاری که بر پا سنگت آید　　جهان با این فراخی تنگت آید
چو فردا نامه خواهون نامه خواهند　　ترا از نامه خواندن ننگت آید

---

(۲۱) آتشکده (۱) خرم آنان که هر وامان ته وینن (۲) وا ته رازی کرن واته نشین (۳) کایم

هرن خرم آنان که هر زامان ته وینن　　سخون وانه کرن واته نشینن
گرم پائی نه‌ای کایم . . بشم آنون . . .

در دوبیتی بیست و سیم در نسخه اصل بجای ندونند در هر چهار مصراع (نینن) میباشد

در نسخه اصل دوبیتی ۱۹ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ قوافی ندانن و وینن و نشین و ندونن بی دال نسخه بدل است

(۲۶)

غم عشقت بیابان پرورم کرد　　هوای بخت بی بال و پرم کرد
بمو گفتی صبوری کن صبوری　　صبوری طرفه خاکی برسرم کرد

(۲۷)

الهی گردن گردون شود خرد　　که فرزند جهان را جلکی برد
یکی نایه فلانی زنده وا بی　　همه گویند فلان بن فلان مرد

(۲۸)

دگر شو شد که موجانم بسوزد　　گریبان تا بدامانم بسوزد
برای خاطر یك سبز رنگی　　همی ترسم که ایمانم بسوزد

(۲۹)

خوشا آنان که سودای تو دیرند　　که سر پیوسته در پای تو دیرند
بدل دیرم تمنای کسانی　　که اندر دل تمنای تو دیرند

(۳۰)

خوشا آنان که هر از بر ندانند　　نه حرفی وا نویسند نه بخوانند
چو مجنون رو نهند(۱) اندر بیابان　　در این کوهارون(۲) اهو چرانند

(۳۱)

مو که یارم سر یاری ندارد　　مو که دردم سبکباری ندارد
هنو واجن که یارت خواب تازه　　چنو خوابه که بیداری ندارد

---

(۲۸) نسخه اصل در سه مصراع نسخه بدل بسوزد (بسوجه) است

(۲۹) نسخه اصل در سه مصراع نسخه بدل دیرند (دیرن) است

(۳۰) نسخه اصل در سه مصراع نسخه بدل ندانن نخوانن چرانن است - ریاض (۱) سرنهن (۲) باین کوگل

(۳۱) نسخه اصل قافیه سه مصراع نسخه بدل ندارد (نداره) است

(۳۲)

شوانم خواب درمرز کلان کرد کلم واچیدو خوابم‌را زیان‌کرد
باغبان‌دید که موگل دوست دیرم هزاران خار برگل پاسبان کرد

(۳۳)

کیج ویجم که کافر کیج میراد چنان کیجم که کافر هم موناد
براین آیین کموراجان ودل‌داد شمع وپروانه را برویج میداد

(۳٤)

دلم بی وصل نه شادی میناد بغیر از محنت آزادی میناد
خراب آباد دل بی مقدم نه الهی هرگز آبادی میناد

(۳٥)

مرا نه سر نه سامان آفریدند پریشانم پریشان آفریدند
پریشان خاطران رفتند درخاك مرا از خاك ایشان آفریدند

(۳٦)

الاله کوهسارانم نه ئی یار بنفشه جو کنارانم نه ئی یار
الاله کوهساران هفته بی امید روز گارانم نه ئی یار

(۳۷)

فلك زار و نزارم کردی آخر جدا از گلعذارم کردی آخر
میان تخته نردم نشاندی * شش و پنجی بکارم کردی آخر

(۳۸)

مو آن رندم که نامم بی قلندر نه‌خوان‌دیرم‌نه‌مان‌دیرم‌نه‌لنکر(۱)
چوروز آیه‌بگردم گردکویت(۲) چوشوآیه‌بخشتان وانهم سر(۳)

---

(۳۸) هرن (۱) نه خون دیرم نه مون دیرم نه لنکر (۲) گرد کیتی
(۳) چوشو کرده بخشتی

(۳۹)

بدل نقشه خیالت درشب تار(۱) خیال خط وخالت درشب‌تار(۲)
مژه‌کردم بگرددیده پرچین (۳) که تاونیم جمالت درشب تار(٤)

(٤۰)

مسلمانان سه درد آمو یکبار غریبی و اسیری و غم یار
غریبی و اسیری سهل وابو غم یار مشکله تاچون شود کار

(٤۱)

جره بازی بدم رفتم بنخجیر(۱) سیه‌دستی زده (۲) بربال موتیر
بوره‌غافل‌مچر درچشمه‌ساران(۳) هرآن(٤)غافل‌چره‌غافل‌خوره‌تیر

(٤۲)

دل مو بی نه دایم بیقرار بجز آزار مو کاری ندار
دودس برسرزنه‌جون‌طفل بدخو زهجرت روزوشو اینش مدار

﴿۳۹﴾ هرن (۱) ز دل نقش جمالت در نشی یار (۲) درنشی یار
رياض (درنشو) در نشو
(۳) مژه سازم (٤) کەخون ریزه خیالت درنشی یار
ریاض مجه کردم که خونابه خیالت در نشویار
مجمع الفصحاء که خونابه

﴿٤۰﴾ دریکی از رسائیق خراسان شنیدم که این دوبیتی
را کسی ازاهل آنجاچنین میخواند

سه دردامه بجونم‌هرسه‌یکبار غریبی وره‌دوروغم یار
غریبی و ره‌دورم غمی نی غم یاروغم یاروغم یار
مجدالعلی . خراسانی

﴿٤۱﴾ هرن (۱) بنخچیر (۲) سیه چشمی بزد
(۳) برو غافل مچر درکوهسارون (٤) هراون

(٤٣)

دیدم الالهٔ در دامن خار　　وانم آلالیا کی جینمت بار
بکفتا باغبان معذور میدار　　درخت دوستی دیر آورد بار

(٤٤)

دمی بوره بوین حالم ته دلبر　　دلم تنکه شی با مو بسر بر
نه گل بر سر زنی ای نوگل مو　　بجای گل زنم مو دست بر سر

(٤٥)

دلم زار و دلم زار و دلم زار　　طبیم آورید دردم کرید چار
طبیم چون بوینه بر موی زار　　کره در مون دردم را بناچار

(٤٦)

نوئی لوشکرین و یاسمین بر(۱)　　موآن تن‌آذرینم دیدگان‌تر (۲)
از آن ترسی در آغوشم پائی　　کر آذر سیم گدازه ز آب شکر

(٤٧)

گلش درزیر سنبل سایه پرور　　نهال قامتش نخلی است نوبر
زعشق آن گل رخسار سوری　　چو بلبل ناله و افغان بر آور

(٤٨)

موکه سردریابانم (۱) شووروز　　سرشك‌ازدیده‌بارانم(۲)شووروز
نه‌تب دیرم نه‌جایم میکنددرد (۳)　　همیدونم که‌نالانم(٤) شووروز

﴿٤٦﴾ ریاض (۱) سیمفت بر (۲) موام دل‌آذرین و مجهٔ تر
(۳) که سیم آذر گداجه آب شکر

﴿٤٨﴾ هرن (۱) یابونوم(۲) بارونوم (۳)نه‌تودیرم نه‌جا یوم‌میکرودرد
(٤) همیدونم که‌نالونوم

ریاض وی‌نه‌سردریابانم شووروج سرشك‌ازدیده‌بالانم‌شووروج
نه‌تو دیرم‌نه جایم میکرو درد همیدانم که نالانم شو و روج

(٤٩)

نه که زونی بمو جاره بیاموز　　که‌این‌تیره شوان واکه کره‌روز
کهی واژم که کی بی‌روز وابی　　کهی‌واژم که هرگز وانبی روز

(٥٠)

بوره بلبل بنالیم از سر سوز　　بوره عشق سحر از مو بیاموز
تو از بهر گل پنجروزه نالی　　مو از بهر دلارامم شوو روز

(٥١)

خداوندا بفریاد دلم رس　　کس بیکس‌توئی مومانده بیکس
همه گویند طاهر کس نداره　　خدا یار منه چه حاجت کس

(٥٢)

غم دردمو از عطار میپرس　　درازی شو از بیمار میپرس
خلایق جلکی احوال پرسند　　نه که جان و دلی یکبار میپرس

(٥٣)

شوتاراست وگرگان میزنن‌میش　　دوزلفونت حمایل کن بوره‌پیش
از آن کنج لبت بوسی بموده　　بگو راه خدا دادم بدرویش

(٥٤)

گلی که خوم بدادم پیچ و تابش　　بآب دیدگانم دادم آبش *
بمدرگاه الهی کی روا بو　　گل از مو دیگری گیره گلابش

(٥٥)

دلا دنکم دلا دنکم دلا دنك　　ز دستم شیشه ناموس بر سنك
همه واژن بمو بی نام و ننگی　　کسی که‌عاشقه‌چش‌نامو‌چش‌ننك(۱)

﴿٥٥﴾ ریاض (۱) دلی دارم دلی‌دیوانه و دنك
مصراع سیم بموواجی چرا بی‌نام وننگی
مصراع چهارم کسی کش عاشقن چش نام وچش ننك

(۵۶)

دلی دیرم دلی دیوانه و دنك — نزونم مو که دیرم نام یا ننك
ازاین دیوانگی روزی بر آیم — که در دامان دلبر برزنم چنك

(۵۷)

خوش‌آنروزی که‌قبرم‌میکیره تنك — بیالین سرم خشت وگل و سنك
دوپا در قبله و جان در بیابان — تنم بامار و موران میکره جنك

(۵۸)

وای‌آنروزی که درگورم‌کرن‌تنك — وریزن‌برسرم‌خاك وخس‌وسنك
نه پای آنکه از ماران گریزم — نه دست‌آنکه‌باموران کنم‌جنك

(۵۹)

دلا پوشم زدستت(۱) جامهٔ نیل — نهم داغ غمت‌جون‌لاله بردیل(۲)
دم ازمهرت زنم‌همچون دم صبح — ازین دم تادم صور سرافیل

(۶۰)

خداوندامو بیزارم (۱) ازین‌دل — شوو روزان درآزارم ازاین‌دل
زبس نالیدم از نالیدنم تنك (۲) — زموبستان(۳) که‌بیزارم ازین‌دل

(۶۱)

• چرا آزرده حالی ایدل ایدل — مدام اندر خیالی ایدل ایدل
برو کنجی نشین شکر خدا کن — که شاید کام یابی ایدل ایدل •

﴿۵۹﴾ هرن (۱) ز هجرت
(۲) کشم بار غمت چون جامه بر ذیل

﴿۶۰﴾ هرن (۱) خداوندا زبس زارم (۲) کس
(۳) ز مو بستون

(۶۲)

• مگر شیر و پلنگی ایدل ایدل — بمو دایم بجنگی ایدل ایدل
اگردستم رسد خونت بریجم(۱) — بوینم (۲) تاچه رنگی ایدل‌ایدل

(۶۳)

لاله چین که بنان لاله چین دل — هرچه‌شان وانهٔ پس‌لاله‌چین دل
کرو کورم همه بیدانشم مو — نه که ذونو پیا و لاله چین دل

(۶۴)

بشم واشم که تا یاری کره دل — بنغتم گریه و زاری کره دل
بکردی و نجوئی‌یاری چون مو — که از جان ودلت یاری کره دل

(۶۵)

دلا غافل ز سبحانی چه حاصل — مطیع نفس شیطانی چه حاصل
بود قدر تو افزون از ملایك — تو قدر خود نمیدانی چه حاصل

(۶۶)

• زبوی زلف تو مفتونم ای گل — زرنك روی تودلخونم ای گل
من عاشق ز عشقت بیقرارم — توجون لیلی‌ومن مجنونم ای گل

(۶۷)

منم‌آن آجرین مرغی‌که فی‌الحال — بسوجم عالمی گر بر زنم بال
مصور گر کشد نقشم بدیوار — بسوجم عالم از تاثیر تمثال

(۶۸)

خدایا داد ازاین دل‌دادازین‌دل — که یکدم مونگشتم شاد ازین دل
چه‌فرداداد خواهان دادخواهند — بگویم صدهزاران دادازین دل

﴿۶۲﴾ هرن (۱) اگر دستم فتی خونت وریژم
(۲) و وینم

﴿۶۷﴾ هرن موام‌آن‌آذرین‌مرغی که‌درحال بسوجم‌عالم اربرهم زنم‌بال
مصور گر کشد نقشم بدیوار بسوجم خونه اوتاثیر تمثال

(٦٩)

الهی وا کیاشم وا کیاشم　　موکه بی دست و پایم واکیاشم
همه از در برانند وا توایم　　تو گر از در برونی وا کیاشم

(۷۰)

باین بی آشنائی بر کیاشم　　باین بی خانمانی بر کیاشم
همه گر مو برونن وا ته آیم　　ته از درگر برانی وا کیاشم

(۷۱)

الهی گر بواجم ور نواجم　　ته ذانی حاجتم را موچه واجم
اگر بنوازیم حاجت روا کن　　اگر محروم سازی موچه ساجم

(۷۲)

اگر آئی بجانت وا نوازم (۱)　　وگر نائی زهجرانت گدازم (۲)
یادردی که‌داری بردلم نه (۳)　　بمیرم یا بسوزم یا بسازم (٤)

(۷۳)

دو زلفونت بود تار رنابم (۱)　　چه میخواهی ازاین حال خرابم
ته که بامو سریاری نداری (۲)　　چرا هر نیمه شوائی بخوابم

---

(۷۰) هرن　باین بی اشبانی بر کیانشم　باین بی خانمانی بر کیانشم
همم از دربرانن‌سوته‌آیم　ته گر ازدر برانی بر کیانشم

آتشکده　خدایا بر کیاشم بر کیاشم　مصراع سیم همم از در
مصراع چهارم ته کم ازدر

﴿۷۲﴾ هرن　(۱) وانوازم　(۲) گدازم　(۳) هراون
(٤) بمیرم یابسوجم یابسازم

ریاض　(۱)وانواجم(۲)بهجرانت گداجم(۳)هرآن‌دردی کەدبری
(٤) یابساجم

﴿۷۳﴾ هرن　(۱) دوزلفونت کشم　(۲) توکه بو

(۷٤)

بروی دلبری گر مایلستم ٭　　مکن منعم گرفتار دلستم
خداراساربان آهسته میران(۱)　　که مو وامانده این قافلستم (۲)

(۷۵)

مواز قالو بلی تشویش دیرم　　گنه‌ازبرگ‌وباران‌بیش‌دیرم(۱)
اگر لا تقنطوا دستم نگیره　　مواز یاویلتا اندیش دیرم (۲)

(۷٦)

زدست چرخ وارون داد دیرم　　هزاران ناله و فریاد دیرم ٭
نشسته دلستانم با خس و خار　　چگونه خاطر خود شاد دیرم

(۷۷)

مو آن آزردهٔ بی خانمانم ٭　　مو آن محنت نصیب سخت جانم
مو آن سرگشته خارم در بیابان　　که هر بادی وزد پیشش دوانم

(۷۸)

بوره سوته دلان تا ما بنالیم　　ز دست یار بی پروا بنالیم
بشیم با بلبل شیدا بگلشن ٭　　اگر بلبل نناله ما بنالیم ٭

(۷۹)

بصحرا بنگرم صحرا ته وینم　　بدریا بنگرم دریا ته وینم
بهرجا بنگرم کوه و در و دشت　　نشان از قامت رعنا ته وینم

﴿۷٤﴾ هرن　(۱) خدا را ساربون آهسته میرون
(۲) آن قافله ستم

﴿۷۵﴾ هرن　(۱)گناه ازبرگ دارون(۲)جوفردانومه‌خونون نومه‌خونن
مو درکف نومه سردر پیش دیرم

﴿۷۸﴾ هرن　بوره سوته دلون هون تابنالیم
زهجران گل رعنا بنالیم

آتشکده　سوته دل های بوره تابنالیم　ز عشق آن گل رعنا
اگر بلبل بنالد

﴿۷۹﴾ ریاض　چه در شهر و چه در کوه و چه در دشت
بهرجا بنگرم آنجا ته وینم

(۸۰)

نمیدانم که رازم وا که واژم　　غم سوز وگدازم وا که واژم
چه واژم هرکه ذونه بنکره فاش　　دگر راز و نیازم وا که واژم

(۸۱)

مو کر سوته دلانم چون نتالم　　مو کر بیحاصلانم چون نتالم
نشسته بلبلان با گل بنالند　　موکه دور از گلانم چون نتالم

(۸۲)

بوره سوته دلان گرد هم آییم　　سخن‌واهم کریم غم وانمائیم(۱)
ترازو آوریم غمها بسنجیم　　هران‌غمگین‌تریم‌وزنین‌ترآییم(۲)

(۸۳)

بوره یك شو منور کن وثاقم　　مهل در محنت ودرد فراقم(۱)
بطاق جفت‌ابروی ته‌سوگند(۲)　　که مو جفت غمم تا از تو طاقم

(۸٤)

موآن بحرم که درظرف آمدستم　　چونقطه‌برسرحرف‌آمدستم (۱)
بهر الفی الف قدی بر آیه　　الف قدم که در الف آمدستم

---

(۸۰) نسخه اصل　نسخه بدل مصراع آخر
توبه کردم که رازم وا که واژم

(۸۲) هرن　(۱) غمها گشائیم
(۲) هران سوته تریم سنگین ترآییم

ریاض　مصراع ثانی سخن باهم کریم غم وانوائیم
مصراع سیم ترا جو　مصراع چهارم هران سوته‌تریم

(۸۳) هرن　(۱) مهل در محنت روز فراقم
(۲) بجفت طاق

(۸٤) هرن　(۱) موآو نقطه که درحرف

از کتابخانه خارج نشود

(۸٥)

موکه چون اشترم قانع بخارم　　خوراکم خار و خرواری بارم
ازین خرج قلیل و بار سنگین　　هنوز از روی مالك شرمسارم

(۸٦)

بشم واشم از این عالم بدر شم　　بشم‌ازچین‌وماچین‌دورترشم(۱)
بر دلدار پیغامی فرستم　　که‌گردوری‌خوشه‌من‌دورترشم(۲)

(۸۷)

بوره روزی که دیدار ته وینم　　گل و سنبل بدیدار ته چینم
بوره بنشین برم سالان‌و ماهان　　که تا سیرت بوینم نازنینم

(۸۸)

بمشقت ای دلا را نگروستم　　نوید وصل تو تا نشنوستم
بدل تخم وفایت کشتم آخر　　بجز اندوه‌و خواری ندروستم

(۸۹)

نزونم مو که سرگردان چرایم　　گهی گریان گهی نالان چرایم
همه درمانشان بی درد داران　　نزونم مو که بی‌درمان چرایم

(۹۰)

دلم زار و حزینه چون نتالم　　وجودم آتشینه چون نتالم
بمو واجن که چون و چند نالی　　چو مرگم درکمینه چون نتالم

(۹۱)

غمم غم بی و غمخوار دلم غم　　غمم هم مونس و هم یارو همدم
غمم نهله که مو تنها نشینم　　مرزا بارك الله مرحبا غم

---

(۸٦) هرن　(۱) دیر تر شم
(۲) یشم ازحاجیان‌حج بپرسم　که‌این دیری‌بسه یا دیرترشم

از کتابخانه خارج نشود

(۹۲)

بی ته گلشن چه زندانه بچشمم   گلستان آذرستانه بچشمم *
بی ته آرام و عمر و زندگانی   همه خواب پریشانه بچشمم

(۹۳)

خوش آن ساعت که دیدار تو وینم   کمند عنبرین تار تو وینم
نوینه خرمی هرگز دل مو   مگر آندم که رخسار تو وینم

(۹٤)

• دلم دور است و احوالش نزونم   کسی خواهد که پیغامش رسونم
خداوندا ز مرگم مهلتی ده   که دیداری بدیدارش رسونم

(۹۵)

بی ته بالین سیه ماره بچشمم   بی ته روزان شو تاره بچشمم
بی ته هر که شوم سیر گلستان   گلستان سر بسر خاره بچشمم

(۹٦)

• سر کوه بلند چندان نشینم   که لاله سر در آره مو بچینم
چو لاله بی وفا بو بی وفا بو   نگار بی وفا مو چون گزینم

(۹۷)

اگر چشمم بدوزی دو ته خواهم   وگر جسمم بسوجی سو ته خواهم
اگر باغم بری بر چیدن گل   گل همرنگ وهم بوی ته خواهم

(۹۸)

• مو که افسرده حالم چون ننالم   شکسته پر و بالم چون ننالم
همه گوین فلانی ناله کم کن   ته آئی در خیالم چون ننالم

(۹۹)

• مواز جوربتان دل ریش دیرم   ز لاله داغ بر دل بیش دیرم
جو فردانامه خوانان نامه خوانند   مواز خجلت سری در پیش درم

(۱۰۰)

به آهی گنبد خضرا بسوجم   فلك را جمله سرتا پا بسوجم
بسوجم ارنه کاره را بساجی   چه فرمائی بساجی یا بسوجم

(۱۰۱)

بوره یکدم بنالیم و بسوجیم (۱)   ازان روئی که هر دو تیره روجیم
ته بلبل حاش لله مثل مونی   نبوجز دردوغم یك عمر روجیم

(۱۰۲)

همه عالم بر از گرده چه واجم   چو مودلها پراز درده چه واجم
سنبلی کشته یم دامان الوند   اونم از طالعم زرده چه واجم

(۱۰۳)

باده بر گیرم و سیر گلان شم   کنار سبزه و آب روان شم
دوسه جامی خورم با شادکامی   وابم مست و بسیر لالیان شم

(۱۰٤)

دلم در دین و نالین چه واجم   رخم گردین و خاکین چه واجم
بگردیدم بهفتاد و دو ملت *   بصد مذهب منادین چه واجم

(۱۰۵)

ازان انگشت نمای روزگارم   که دور افتاده از یار و دیارم
نزونم قصد جان کردن بناحق   بجز بر سر زدن چاره ندارم

(۱۰٦)

از آن دل خسته و سینه فکارم   که گریان در ته سنك مزارم
بواجندم که ته شوری نداری   سرا پا شور دارم شر ندارم

---

(۱۰۱) (۱) در افواه عوام بوره بلبل معروف است «وحید»

(۱۰۷)

بشو محو رخ مه پاره هستم	بروز از درد و غم بیچاره هستم

تو داری درمکان خود قراری	مویم که در جهان آواره هستم

(۱۰۸)

بدل درد غمت باقی هنوزم	کسی واقف نبو از درد سوزم

نبو یك بلبل سوته بگلشن	بسوز مو نبود کافر بروزم

(۱۰۹)

فلك کی بشنود آه و فغانم	بهر گردش زند آتش بجانم

یك‌عمری بگذرانم با غم و درد	بکام دل نگردد آسمانم

(۱۱۰)

نزونی ای فلك که مستمندم	وامو پر بد مکه که دردمندم

بیك گردش که میگردی ببینی	جو رشته مو بسامانت بندم

(۱۱۱)

کنون داری نظر گو واکیانم	ز جورت در گدازه استخوانم

بکه اندیشه ای بیداد پیشه	که آهم تیر بو ناله کمانم

(۱۱۲)

ز حال خویشتن مو بی خبر بیم	نزونم در سفر یا در حضر بیم

فغان از دست تو ای بی مروت	همین زونم که عمری دربدر بیم

(۱۱۳)

عزیزان ما گرفتار دو دردیم	یکی بد نقشی و دیگر که فردیم

نصیب ما نبو که ما ته وینیم	جمالت یك نظر نا دیده مردیم

(۱۱٤)

گلستان جای تو ای نازنینم	مو درگلخن بخاکستر نشینم

چه‌درگلشن چه‌درگلخن چه‌صحرا	جو دیده وا کرم جز ته نوینم

(۱۱٥)

شوان استارگان یك یك شمارم	بوه نیمه شوان کوش وانه دارم

پس از نیمه شوان که ته نیائی	بوران اشك از دیده بیارم

(۱۱٦)

ز عشقت آتشی در بوته دیرم	درآن آتش دل وجان سوته‌دیرم

سگت گر پانهد برچشمم ایدوست	بمژگان خاك‌راهش روته دیرم

(۱۱۷)

هزاران غم بدل اندوته دیرم	بسینه آتشی افروته دیرم *

بیك آه سحرگاه از دل تنك	هزاران مدعی را سوته دیرم

(۱۱۸)

کافرم گر منی آلاله کارم	کافرم گر منی آبش بدارم

کافرم گر منی نامش برم نام	دو صد داغ دل از آلاله دارم

(۱۱۹)

غم عالم همه کردی بیارم	مگر مولوك مست سر قطارم

مهارم کردی و دادی بناکس	فرودی هر زمان باری بیارم

(۱۲۰)

دلا را بی تو زار و ناتوانم	جگر پر خارو پرخس دیدگانم

همان دستان که واته بو بگردن	کونش جون مکس برسر زنانم

(۱۲۱)

هزاران ملك دنیا گر بدارم	هزاران ملك عقبی گر بدارم

بوره نه دلبرم تا باته واژم	که بی روی تو آنرا گر بدارم

(۱۲۲)

جگر پردرد تا کی آیم و شم	ز وصلت فرد تا کی آیم و شم

چرا گوئی که در کویم نیائی	مو تا کی با رخ زرد آیم و شم

(١٢٣)

سر کوی تو تا چند آیم و شم   ز وصلت بی‌نوا چند آیم و شم
سر کویت برای دیدن تو *   نترسی از خدا چند آیم و شم

(١٢٤)

داد ازاین‌دل که هرگز نی‌بکامم   داد از این دل که آزارد ملامم
داداز‌این‌دل که‌چون‌مرغان‌وحشی   دانه تا چیده هر روزه بدامم

(١٢٥)

بوره کز دیده جیحونی بسازیم   بوره لیلی و مجنونی بسازیم
فریدون عزیز ازدست مو رفت   بوره از نو فریدونی بسازیم

(١٢٦)

مو که دور از توام زنا ربندم   یهود و بت پرستم گر بخندم
پس ازعهد و وفایت ای دلارام   دگر عهد و وفا باکس نبندم

(١٢٧)

تو خود گفتی که مو ملاح مانم   بآب دیدگان کشتی برانم *
همی ترسم که کشتی غرق وابو   درین دریای بی پایان بمانم

(١٢٨)

بوره سوته دلا تا ما بنالیم   بیا پروانه با ما تا بنالیم *
زعشق آن گل رعنا بنالیم   ز دست یار بی پروا بنالیم

(١٢٩)

موآن مستم که پا از سر نزونم   سر و پائی بجز دلبر نزونم
دلارامی کز او گیرد دل آرام   بغیر ازساقی کوثر نزونم *

(١٣٠)

شوی نالم شوی شو گیر نالم   ز دست یار بی تدبیر نالم *
گهی همچون پلنگ تیر خورده   گهی چون شیر در زنجیر نالم

(١٣١)

فلك بر هم زدی آخر اساسم   زدی بر خمرهٔ نیلی لباسم *
اگر داری برات از قصد جانم   بکن آخر ازاین دنیا اساسم

(١٣٢)

موکه مست از می انگور باشم   چرا از نازنینم دور باشم *
مو که از آتشت گرمی نوینم   چرا از دود محنت کور باشم

(١٣٣)

الهی دشمنت را خسته وینم   بسینه‌اش خنجری تا دسته وینم
سر شو آیم احوالش * بپرسم   سحر آیم مزارش بسته وینم

(١٣٤)

اگر مستان مستیم از ته ایمان   اگر بی پا و دستیم از ته ایمان
اگر هند و اگر گبر ار مسلمان   بهر ملت که هستیم از ته ایمان

(١٣٥)

دلاجونی دلاجونی دلاچون   همه‌خونی همه‌خونی همه‌خون
ز بهر لیلی سیمین عذاری *   چومجنونی چومجنونی چومجنون

(١٣٦)

خوشا آنان‌ که سردارنن نه‌سامان   نشینن هر دو پا پیچن بدامان
شووروزان صبوری پیش‌گیرن   بیاد روی دلدارن مدامان

---

(١٣٤) ریاض اگر مستان‌مستیم‌ازتو ایمان   وگربی‌پاودستیم‌ازتوایمان
اگرگوریم‌وترسا‌ورمسلمان   بهرملت‌که‌هستیم‌ازتوایمان

آتشکده مصراع سیم اگر گوریم و هندو ور مسلمان

نسخه هرن مصراع اول . . . . از تو ایمون مصراع ثانی
وگر بی پا و دستیم از تو ایمون
اگر گوریم و ترسا و مسلمون   بهر ملت که هستیم ازته ایمون

(١٣٧)

بعالم کس مبادا چون من آیین   مو آیین کس مبو دردین وآیین
هر آنکو حال موش باور نمیو   موآیین بی موآیین بی موآیین

(١٣٨)

بوره ایدل بوره باری پشیمان   مکه کاری کزآن گردی پشیمان
به دو روزی بناکامی سرآریم   باشه روزی که گل چینیم بدامان

(١٣٩)

دلم از دست ته نالانه نالان   اندرون دلم خون گشته یالان
هزاران قول با ما پیش کردی   همه قولان ته بالان بالان

(١٤٠)

بی ته تلواسه دیرم بوره بوین   زهر درکاسه دیرم بوره بوین
میم خون گریه ساقی ناله مطرب   مصاحب این سه دیرم بوره بوین

(١٤١)

بیا جانا دل پر درد من بین   سرشك سرخ ورنك زرد من بین
غم مهجوری و درد صبوری   بیا بر جان غم پرورد من بین

(١٤٢)

اگر دستم رسد برچرخ گردون   ازو پرسم که این چونست وآن چون
یکی را دادهٔ صد گونه نعمت   یکی را قرص جو آلوده درخون

(١٤٣)

ته سرورزان موسودای ته ورزان   گریبان بلرزان وا ته لرزان
کمن درگردنم صحرای محشر   هران وینان احوال ته پرسان

(١٤٤)

گلی کشتم بی الوند دامان   اوش ازدیده دادم صبح وشامان
وقت آن بی که بوش وامو آیی   بره بادش بره سامان بسامان

(١٤٥)

ز یاد خود بیا پروا کریمان   ازو گو التجاوا که بریمان
که این تاب داره تا مو داره   نداره تاب این ساه ریمان

(١٤٦)

بوره منت بریم ما ازکریمان   بکشیم دست از خوان لئیمان
کریمان دست در خوان کریمی   که برخوانش نظردارند کریمان

(١٤٧)

ز دست مو کشیدی باز دامان   ز کردارت بی یك جو پشیمان
روم آخر بدامانی زنم دست   که تا ازوی رسد کارم بسامان

(١٤٨)

دلم تنك ندانم صبر کردن   زدل تنگی بوم راضی بمردن
زشرم روی ته مو در حجابم   ندانم عرض حالم وا ته کردن

(١٤٩)

آنکه بی خان و بی مانه منم من   آنکه بر کشته سامانه منم من
آنکه شامان بانده میکره روز   آنکه روزش چو شامانه منم من

(١٥٠)

پشیمانم پشیمانم پشیمان *   کاروانی بویم تا پشیمان
کهن دنیا بهیچ کسی نمانده *   بهرزه کوله باری میکیشمان

(١٥١)

موآن اسپیده بازم سینه سوهان   چراگاه موبی سر پشن کوهان
همه تیغی بسوهان میکرن تیز   موآن تیغم که یزدان کرده سوهان

(١٥٢)

برنده همچو یوسف گر بزندان   ویا نالم زغم چون مستمندان
اگر صد باغبان خصمی نماید   مدام آیم بگلزار تو خندان

(١٣٧)

بعالم کس مبادا چون من آیین   مو آیین کس مبو دردین وآیین
هر آنکو حال موش باور نمیو   موآیین بی موآیین بی موآیین

(١٣٨)

بوره ایدل بوره باری بشیمان   مکه کاری کرآن کردی پشیمان
به دو روزی بناکامی سرآریم   باشه روزی که کل چینیم بدامان

(١٣٩)

دلم از دست ته نالانه نالان   اندرون دلم خون کشته بالان
هزاران قول با ما پیش کردی   همه قولان ته بالان بالان

(١٤٠)

بی ته تلواسه دیرم بوره بوین   زهر درکاسه دیرم بوره بوین
میم خون کریه ساقی ناله مطرب   مصاحب این سه دیرم بوره بوین

(١٤١)

بیا جانا دل پر درد من بین   سرشك سرخ ورنك زرد من بین
غم مهجوری و درد صبوری   بیا بر جان غم پرورد من بین

(١٤٢)

اگر دستم رسد برچرخ گردون   ازو پرسم که این چونست وآن چون
یکی را دادهٔ صد گونه نعمت   یکی را قرص جو آلوده درخون

(١٤٣)

ته سرورزان موسودای ته ورزان   کریبان بلرزان وا ته لرزان
کهن درگردنم صحرای محشر   هران وینان احوال ته پرسان

(١٤٤)

گلی کشتم بی الوند دامان   اوش ازدیده دادم صبح وشامان
وفت آن بی که بویش وامو آیی   بره بادش بره سامان بسامان

(١٤٥)

ز باد خود بیا پروا کریمان   ازو کو التجا وا که بریمان
که این تاب داره تا مو دارم   نداره تاب این سام نریمان

(١٤٦)

بوره منت بریم ما ازکریمان   بکشیم دست از خوان لئیمان
کریمان دست در خوان کریمی   که برخوانش نظردارند کریمان

(١٤٧)

ز دست مو کشیدی باز دامان   ز کردارت نبی یك جو پشیمان
روم آخر بدامانی زنم دست   که تا ازوی رسد کارم بسامان

(١٤٨)

دلم تنك ندانم صبر کردن   زدل تنکی بوم راضی بمردن
زشرم روی ته مو در حجابم   ندانم عرض حالم وا ته کردن

(١٤٩)

آنکه بی خان و بی‌مانه منم من   آنکه بر کشته سامانه منم من
آنکه شامان بانده میکره روز   آنکه روزش جو شامانه منم من

(١٥٠)

پشیمانم پشیمانم پشیمان *   کاروانی بوینم تا پشیمان
کهن دنیا بهیچ کسی نمانده *   پیرزه کوله باری میکیشمان

(١٥١)

موآن اسپیده بازم سینه سوهان   چرا که موی سر بشن کوهان
همه تیغی بسوهان میکرن تیز   موآن تیغم که یزدان کرده سوهان

(١٥٢)

برنده همچو یوسف کر بزندان   ویا نالم زغم چون مستمندان
اگر صد باغبان خصمی نماید   مدام آیم بگلزار تو خندان

(١٥٣)

نوای ناله غم اندوته دونو *** عیار قلب خالص بوته دونو
بوره سوته دلان واهم بنالیم *** که قدر سوته دل‌دلسوته دونو

(١٥٤)

دلی دارم که بهبودش نبیو *** نصیحت میکرم سودش نبیو
بیادش میدهم نش میبرد باد *** در آتش مینهم دودش نبیو

(١٥٥)

نسیمی کزبن آن کاکل آیو *** مرا خوشتر ز بوی سنبل آیو
چوشو گیرم خیالت را درآغوش *** سحر از بسترم بوی گل آیو

(١٥٦)

سری دارم که سامانش نبیو *** غمی دارم که پایانش نبیو
اگر باور نداری سوی من آی *** ببین دردی که درمانش نبیو

(١٥٧)

دلی دیرم دمی خرم نبیو *** غمی دیرم که هرگز کم نبیو
خطی دیرم مو از خوبان عالم *** که یار بی وفا همدم نبیو

---

(١٥٣) نسخه هرن مصراع اول ذونو
مصراع ثانی عیار زرخالص بوته زونو
مصراع سیم بوره سوته‌دلون مصراع چهارم که حال‌سوته دل سوته‌ذونو

(١٥٤) نسخه هرن دلی دیرم که بهبودش نبیو مصراع ثانی‌سوذش
مصراع سیم بیاذش میدهم نش میبرد باذ
مصراع چهارم بر آتش مینهم دوذش نبیو

(١٥٥) آتشکده نسیمی کزور نسخه خطی خیالش‌را ریاض قافیه
در سه مصراع . آیه آتشکده آیی نسخه هرن
مصراع سیم بشو گیرم

(١٥٨)

غم عشق ته کی در هر سر آیو *** همان کی بهر بوم و بر آیو
ز عشقت سر فرازان کلام یابند *** که خور اول بکهساران بر آیو

(١٥٩)

بوالله که جانانم تونی تو ٭ *** بسلطان عرب جانم تونی تو
نمیدانم که چونم یا که چنده *** همیدانم که درمانم تونی تو

(١٦٠)

بهارم بی خزان ای گلبن مو *** چه غم کنده بیو بیخ و بن مو
برس ای سوته دل یکدم بدردم *** تنی امروز دل تازه کن مو

(١٦١)

نبا مطلق بکارم این دل مو *** بجز خونابه اش نه حاصل مو
داره در موسم گل جوش سودا *** چه پروائی کره اینجا دل مو

(١٦٢)

شوی نبود که دل پر غم نبیو *** زانکه دلبر دمی همدم نبیو
هزاران رحمت حق باد بر غم *** زمانی از دل مو کم نبیو

(١٦٣)

وای ازروزی که قاضیمان خدابو *** سر پل صراطم ماجرا بو ٭
بنوبت بگذرند پیر و جوانان *** وای‌ازآن‌دم که نوبت‌زان ما بو

(١٦٤)

بوره بوره که جانانم تونی تو *** بوره بوره که سلطانم تونی تو
نه خود ذانی که غیر از تو ندانم *** بوره بوره که ایمانم تونی تو

(١٦٥)

شو تارت بوینم تار تارو *** گرفته ظلمتش هر برج و بارو
خدایا روشنائی بر دلم ده ٭ *** که تا وینم حال هشت و چارو

(١٦٦)

دلم از درد ته دایم غمینه * بیالین خشتم و بستر زمینه *
همین جرمم که مو ته دوست دیرم * ته هر کت دوست دیره حالش اینه

(١٦٧)

جو مو یك سوته دل پروانهٔ نه * بعالم همچو مو دیوانهٔ نه *
همه ماران و موران لانه دیرن * من دیوانه را ویرانهٔ نه *

(١٦٨)

هزارت دل بغارت بر ته ویشه * هزارانت جگر خون کرته ویشه
هزاران داغ ویش از ویشم اشمر * هنی نشمر ته از اشمر ته ویشه

(١٦٩)

دلم از عشق خوبان گیج و ویجه * مژه بر هم زنم خوناوه ریجه
دل عاشق مثال چوب تر بی * سری سوجه سری خوناوه ریجه

---

(١٦٦) نسخه هرن مصراع اول دلم از درد تو مصراع چهارم
به هرکت دوست داره . . .

(١٦٧) نسخه هرن بعالم همچو مو پروانهٔ نه جهان را همچو مو دیوانهٔ نه
همه ماران و موران لانه دیرن
من بیچاره را ویرانه نه

(١٦٨) نسخه هرن مصراع اول . . . برده ویشه مصراع ثانی . . .
کرده ویشه مصراع سیم . . . ویشم اشمرت

(١٦٩) آتشکده دلم از عشق خوبان گیجی ویجی
مژه بر هم زنم سیلاب ریجی
دل عاشق بسان... سری سوجه سری خونابه ریجی

ریاض دلم از عشق رویت گیج ویجه
گهی سوجه در آتش که بریجه

نسخه هرن دلی دیرم زعشقت گیژو ویژه
مژه بر هم زنم سیلابه خیزه
مصراع چهارم سری سوژه سری خونابه ریژه

(١٧٠)

مسلسل گیسوان پرتاب مکره * خمارین نرگسان پر خواب مکره
همی خواهی که مهر از مو بیری * برینه روزگار اشتاب مکره

(١٧١)

چه دیره اینکه دارش آذرینه * چه دشته اینکه خونخوارش زمینه
مکر بوم و بره مسکین دلانه * مکر صحرای عشق نازنینه

(١٧٢)

مو را ای دلبر مو با ته کاره * وگرنه در جهان بسیار یاره
کجا پروای چون مو سوته دیری * چو مو بلبل بگلزارت هزاره

(١٧٣)

بی ته یکدم دلم خرم نمونه * وگر روی ته وینم غم نمونه *
اگر درد دلم قسمت نمایند * دل بی درد در عالم نمونه *

(١٧٤)

درین بوم و برانم پرورش نه * شوانم جا و روزانم خورش نه
سری دیرم که مغزی اندرو نی * تنی دیرم که پروای سرش نه

---

(١٧٠) پرتا و مکر . پرخوا و مکر . اشتا و مکر .

نسخه هرن پریشان سنبلان پر تا و مکه خمارین نرگسان خوبا و مکه
و رینی ته که مهر ازما وربنی وربنه روزگار اشتا و مکه

آتشکده پریشان سنبلان پرتاب مکه خمارین نرگسان پرخواب . .
براینی خود که مهر ازما بریفی برینه روزگار اشتاب مکه

(١٧٣) نسخه هرن مصراع سیم اگر درد دلم قسمت نموین
آتشکده بی ته یکدم دلم خرم نمانی
وگر روی تو وینم غم نمانی مصراع چهارم . . . در عالم نمانی

ریاض مصراع اول وی ته . . . . نمانه مصراع ثانی . . . غم نمانه
مصراع چهارم . . . در عالم نمانه

(١٧٥)

مو را درده دلم خو کرده واته   ندونی درد دل ای بی وفا ته
بوره موسو ته دل وا ته سپارم   ته ذانی با دل و دل ذانه با ته

(١٧٦)

سحر گاهان که اشکم لاوه گیره   زاهم هفت چرخ الاوه گیره
چنان ریزم زدیده اشك خونین   که گیتی سر بسر سیلاوه گیره

(١٧٧)

دل عاشق بپیغامی بساجه *   خمار آلوده با جامی بساجه
مرا کیفیت چشم تو کافی است   قناعت گر بیادامی بساجه

(١٧٨)

غریبی سخت مرا دلگیر داره   فلك بر گردنم زنجیر داره
فلك از گردنم زنجیر بردار   که غربت خاك دامن گیرداره

(١٧٩)

دلم میل گل باغ ته دیره   سراسر سینه ام داغ ته دیره
بشم الاله زاران دل کرم شاد   دیم الاله هم داغ ته دیره

(١٨٠)

بدنیا مونونم کام بی ته *   بدس هرگز نگیرم جام بی ته
بلرزم روزوشو چون بیدمجنون   ندارم یك نفس آرام بی ته

(١٨١)

هران دلبر که چشم مست داره   هزاران چون منی پابستداره
میان عاشقان آن ماه سیما   چوشعر من بلند و پست داره

(١٨٢)

سحر گاهان فغان بلبلانه *   بیاد روی پرنور گلانه *
زآه مو فلك آخر حذر که   اثر در ناله سوته دلانه *

(١٨٣)

بدنیا مثل مو دلسوته نه *   بدرد سوزغم اندوته نه *
چسان بندم ره سیل دو دیده   که این زخم دلم لوسوته نه

(١٨٤)

غم درد دل موبی حسابه *   خدا زونه که مرغ دل کبابه
بنازم دست وبازوی ته جلاد   اگر قتلم کری و الله ثوابه

(١٨٥)

دل مودایم اندر ماتم ته *   بدل پیوسته بی‌درد و غم ته
چه پرسی که چرا قدت بیوخم   خمه قدم از آن پیچ وخم ته

(١٨٦)

زغم جان در تنم در گرو داره   سرم در رهن تیغ آبداره *
ندارم اختیاری‌ازچه جوشش   دل موتاب این سودا نداره

(١٨٧)

کجا بی جای ته ای یار دلخواه   که تامو بسپرم آنجا یکه‌راه
همه جاجای‌ته موکور باطن   غلط واتم غلط استغفر الله

(١٨٨)

سرم چون گوی درمیدان بگرده   دلم زعهد واز پیمان بگرده
اگر دوران بنامردان بموته   نشینم تا دگر دوران بگرده

(١٨٩)

بکس درد دل مو واتنی نه   که سنك از آسمان انداتنی‌نه
بمو واجن که ترك یارخود که   کسبس یارم کەترکش واتنی‌نه

(١٩٠)

دل ار مهرت نورزه برچه ارزه   نخواهم دل که مهرته نورزه
گریبان هرکه از دست کره‌چاك   یك عالم گریان وا پیرزه

(١٩١)

دل مو غیر ته دلبر نگیره   بجای جوهری جوهر نگیره
دل مو سوته و مهر ته آذر   بنی تا سوته آذر در نگیره

(١٩١)

سرم سودای گیسوی تهداره   دلم مهر مه روی ته داره
اگر چشمم بماه نو کرممیل   نظر برطاق ابروی تهداره

(١٩٣)

دلی دیرم چو مرغ پاشکسته   چوکشتی بر لب دریا نشسته
همه گوین که طاهر تاربنواز   صدا چون میدهد تار گسسته

(١٩٤)

زانم لوط و عریانم که کرده   خودم جلاد و بیجانم که کرده
بده خنجر که تاسینه کنم چاك   ببینم عشق برجانم چه کرده

(١٩٥)

وایدم پیر و برنائیم نمانده   بتن توش و توانائیم نمانده
بمو واجن بوره آلالهٔ چین   بچینم چون که بینائیم نمانده

(١٩٦)

دوچشمم را تهخون پالا کنی ته   کلاه عقلم از سروا کنی ته
اگر لیلی بپرسه حال مجنون   نظر اورا سوی صحراکنیته

(١٩٧)

مرا عشقت زجان آذر براره   ز پیکر مشت خاکستر براره
نهال مهرت ازدل گر ببرن   هزاران شاخ هرسو سربراره

(١٩٨)

درخت غم بجانم کرده ریشه   بدرگاه خدا نالم همیشه ❊
عزیزان قدر یکدیگررا بدونید   اجل سنك استوآدم مثل شیشه

مختص کتابخانه مسجد اعظم قم

(١٩٩)

بلا رمزی ز بالای ته باشه   جنون قسمی زسودای ته باشه
بصورت آفرینم این گمانه ❊   که پنهان در تماشای ته باشه

(٢٠٠)

گرم رانی ورم خوانی تهزانی   ورم آخر بسوزانی ته زانی
ورم برسر نهی الوند ومیمند   نمیوازم خدا زانی ته زانی

(٢٠١)

از آن روزی که ماراآفریدی   بغیر از معصیت چیزی‌ندیدی
خداوندا بحق هشت وچارت   زمو بگذر شتر دیدی ندیدی

(٢٠٢)

زکشت خاطرم جزغم نروئی   ز باغم جز گل ماتم نروئی
زصحرای دل بی حاصل مو   گیاه نا امیدی هم نروئی ❊

(٢٠٣)

من‌آن شمعم کهاشکم آذرین بی   کسی که سوته دل‌اشکش‌همین‌بی
همهشو سوجم و گریم همهروز   زتهشامم چنان روزم چنین بی

(٢٠٤)

بهارانی بهر شاخی گلی بی   بهر باغی هزاران بلبلی بی
بهر مرزی نپارم پا نهادن   مباد از مو بتر سوته دلی بی

---

(٢٠١) نسخه هرن بغیراز معصیت ازماچه دیدی

(٢٠٢) نسخه هرن قوافی سه مصراع نرویو مصراع چهارم‌ناامیدی
نسخه خطی زصحرای دل بیحاصل من

(٢٠٣) نسخه هرن مصراع اول مو آن شمعم مصراع ثانی . . .
اشکش‌تهاین‌بی مصراع‌چهارم زته‌شامم‌چنون ...
نسخه خطی مصراع چهارم . . . روزم چنین بی

(٢٠٤) نسخه هرن بهار آیو بهر باغی گلی بی بهر شاخی

(٢٠٥)

دلت ای سنگدل بر ما نسوجی　　عجب نبود اگر خارا نسوجی
بسوجم تا بسوجانم دلت را　　در آذر چوب تر تنها نسوجی

(٢٠٦)

بی ته اشکم ز مژگان تر آئی　　بی ته نخل حیاتم بی بر آئی
بی ته در کنج تنهائی همه روز　　نشینم تا که عمرم بر سر آئی

(٢٠٧)

خوشا آنان که الله یارشان بی　　که حمدو قل هوالله کارشان بی
خوشا آنان که دایم در نمازند　　بهشت جاودان بازارشان بی

(٢٠٨)

الاله کوهساران هفتهٔ بی *　　بنفشه جو کناران هفتهٔ بی *
منادی میکرم شهرو بشهرو　　وفای گلعذاران هفتهٔ بی *

---

(٢٠٥) نسخه هرن مصراع اول بر ما نسوجه مصراع ثانی عجب نبوه اگر خارا نسوجه مصراع سیم بسوجم تا بسوجونم ... مصراع چهارم در آتش چوب تر تنها نسوجه

(٢٠٦) نسخه خطی مصراع سیم و چهارم بی ته در کنج تنهائی همه عمر. نشینم تا جانم برسر آئی

نسخه هرن مصراع اول ... تر آیو مصراع ثانی بی ته نخل امیدم بی بر آیو مصراع سیم بی ته در کنج تنهائی شوو روز مصراع چهارم ... برسر آیو

(٢٠٧) نسخه هرن یارشون بی مصراع ثانی بحمدو .. کارشون بی مصراع سیم..نمازن مصراع چهارم...بازارشون بی

(٢٠٨) نسخه خطی مصراع سیم منادی میکرو .. آتشکده مصراع دوم بنوشه مصراع سیم منادی میکرم شهران بشهران

نسخه هرن مصراع اول الاله کوهساران . . . مصراع ثانی بنوشه جو کنارون .. مصراع چهارم وفای گلعذارون ...

(٢٠٩)

بلایی دل خدا یا دل بلا بی　　که چشمان کرو دل مبتلا بی
اگر چشمان نکردی دیده بانی　　چه دانستی دلم خوبان کجا بی

(٢١٠)

کشیمان گر بزاری از که ترسی　　برانی گر بخواری از که ترسی
به این نیمه دل ازکس مو نترسم　　دوعالم دل ته داری از که ترسی

(٢١١)

هرآن باغی که نخلش سربدر بی　　مدامش باغبان خونین جگر بی
بباید کندنش از بیخ و از بن　　اگر بارش همه لعل و گهر بی

(٢١٢)

عاشق آن بی که دایم در بلایی　　ایوب آسا بکرمان مبتلا بی
حسن آسا بنوشه کاسه زهر　　حسین آسا شهید کربلا بی

---

(٢٠٩) نسخه هرن بلایه دل بلایه دل بلایه که چشمون کرون دل مبتلایه اگر چشمون نوینن روی زیبا چه زونو دل که خوبان در کجایه

نسخه خطی خدایا دل بلائی دل بلائی ...... دل مبتلائی اگر چشمان نبینه روی زیبا چه دونه دل که خوبان در کجا ئی

آتشکده مصراع ثانی گنه چشمان کرن مصراع چهارم چه دانستی دلم خوبان کوایی

(٢١٠) ریاض مصراع سیم مو با این نیمه دل ... مصراع چهارم جهانی دل تو داری

نسخه هرن کشیمون ار ... مصراع ثانی برانی ار ... مصراع سیم مو وا این نیمه دل از کس نترسم

(٢١١) نسخه هرن هرون باغی که دادش

(٢١٣)

دلاراهت پر از خارو خسك بی   گذارت بر سر چرخ و فلك بی
گر ازدستت برآید پوست ازتن   بر آور تا که بارت کمترك بی

(٢١٤)

شو تار و بیابان پرورك بی   همه صحرا پرازخارو خسك بی
نباشد اندرین ره روشنائی   خوشا آنکس که بارش کمترك بی

(٢١٥)

مسلسل زلف بر رو ریته دیری   گل و سنبل بهم آمیته دیری
پریشان‌چون کری‌آن تار زلفان   بهر تاری دلی آویته دیری

(٢١٦)

نه که نازنده بالا دلربائی *   نه‌که بی‌سرمه چشمان سرمه‌سائی
نه که مشکین دو گیسو در قفائی   بمو واجی که سرگردان چرائی

---

(٢١٣) نسخه هرن دلا راه نه .... کمرگاه تو بر اوج فلك بی مصراع سیم گراز دستت برآیو ... مصراع چهارم بر افکن

آتشکده مصراع سیم گراز دستت بر آئی

(٢١٥) هرن مصراع سیم پریشان چون کری اون تار زلفون

آتشکده قوافی در سه مصراع (داری)

(٢١٦) هرن نه‌کت نازنده‌چشمون سرمه‌سایه نه کت بالنده بالا دلربایه نه‌کت مشکینه گیسو درقفایه ای‌واجی که سرگردون چرایه

آتشکده ... چشمان سرمه‌سائی ... نا زنده بالا دلربائی
...... د رقفائی ... سرگردان چرائی

(٢١٧)

اگر دردم یکی بودی چه بودی   اگر غم اندکی بودی چه بودی
ببالینم حبیبی یا طبیبی *   ازین هردویکی بودی چه‌بودی

(٢١٨)

دو چشمانت پیاله پر ز می بی   دو زلفانت خراج ملك ری بی
همی وعده کری امروز و فردا   ندونم مو که فردای تو کی بی

(٢١٩)

دلم بی عندلیب خوش نوائی   که مینالد ز غم هر صبح گاهی
بشاخ گل سحر بلبل همی‌گفت   که ای گل بی‌وفائی بی وفائی

(٢٢٠)

تار زلفت چرا بر لاله دیری   نرگس را ناز در دنباله دیری
سری روزی بعشقم درنیاری   که درسر ناز چندین‌ساله دیری

(٢٢١)

مورا نه‌فکر سودائی نه سودی   نه در دل فکر بهبودی نه‌بودی
نخواهم جو کارو چشمه ساران   که هرچشم‌هزاران زنده‌رودی

(٢٢٢)

نگارینا دل و جانم ته داری   همه پیدا و پنهانم ته داری
نمیدونم که‌این‌درد از که دارم   همین دونم‌که درمانم ته‌داری

---

(٢١٧) نسخه هرن مصراع ثانی وگر غم . . . مصراع سیم ببالینم حبیم یا طبیبم مصراع چهارم ازین دو گریکی .

(٢٢٢) نسخه هرن و ریاض مصراع اول قافیه ته دیری مصراع سیم ندونم مو که این‌درد از که دیرم مصراع چهارم همی دونم که درمانم ته دیری

(٢٢٣)

غم عالم نصیب جان‌ما بی * بدرد ما فراغت کیمیا بی *
رسد آخر بدرمان درد هرکس دل مابی که درمانش بلا بی *

(٢٢٤)

مدامم دل پر آتش دیده تر بی اساس عیشم از خون جگر بی
نه که هرگز نسوته جانت از غبر کجا از سوته جانانت خبر بی

(٦٢٥)

همایونم سر کوهم وطن بی سیر عالم کرم هر جا چمن بی
نه خون‌دیرم‌نه مون‌دیرم‌نه‌سامون دم مردن پرو بالم کفن بی

(٢٢٦)

جهان بی وفا زندان ما بی خار غم قسمت دامان ما بی
صبر ایوب و محنتهای یعقوب همه‌گونی نصیب جان ما بی

(٢٢٧)

همه بند تنم مانند نی بی مدامم درد هجرانت زبی بی
مرا سوز وگدازه تا قیامت خدا ذونه قیامت تا بکی بی

---

(٢٢٣) نسخه هرن غم‌دوران . . . ز درد ما رسه‌آخر بدرمون..
دل ما بی که درموتش قنا بی

(٢٢٤) نسخه هرن ملالم دل پر آذر خم عیشم پر از . . .
بیویت زندگی یابم پس ازمرك

(٢٢٧) ریاض بنالیدن دلم مصراع سیم مرا سوزت گداجه . . .
مصراع چهارم خدا ذو نو . . .
ترا گر بر سر خاکم گذر بی

نسخه هرن مصراع چهارم خدا ذونو قیامت را که کی بی

آتشکده بند بند تنم

(٢٢٨)

چه‌خوش‌بی‌وصلت‌آهنك‌منك بی مرا وصل تو آرام دلك بی
زهجرت ای بت شیرین چالاك دما دم دست حسرت برسرك بی

(٢٢٩)

خرم‌آن دل که از غم بهره‌وربی بآن دل وای کز غم بی خبر بی
ببازار محبت نقد رایج * کسی داره دروش سوته تربی

(٢٣٠)

روزم از شوشوم از روز بتربی بخت آشفته ام زیر و زبر بی
شو و روز از فراقت نالهٔ مو چو آه بی نوابان بی اثربی

(٢٣١)

خور آیین‌چهره‌ات‌افروته تربی بجانم تیر عشقت دوته تر بی
زچه خال رخت ذونی سیاهه هرآن نزدیك خوربی سوته‌تربی

(٢٣٢)

زآهم هفت گردون پرشرربی اگر آوا کرم خون جگر بی
نه که از غم دلت هرگز نسوته کجا از سوته دلها با خبر بی

(٢٣٣)

هزاران لاله‌گوین درجهان بی همه برمو دهن بر دل گران بی
الاله‌خوم‌که‌خوشرنك‌است‌وخوشبو سرافراز همه الالیان بی *

(٢٣٤)

شوم از شام یلدا تیره تر بی درد دلم ز بودردا بتر بی
همه دردا رسن آخر بدرمون درمان درد مو خود بی‌اثربی

---

(٢٣١) نسخه هرن و ریاض مصراع ثانی دلم از تیر عشقت . . .

(٢٣٥)

شوی کان نازنینم از در آئی
گذشته عمرم آنشو بر سر آئی
همه شو دیده مو تا سحر گاه
بود بر راه ته تا خود بر آئی

(٢٣٦)

بی مرگ نکویان گل نروئی
وگر روئی نه رنگش بی نه بوئی
ز خود رو هیچ حاصل برنخیزه
بجز بد نامی و بی آبروئی

(٢٣٧)

زری جون مونه اندر بوتهٔ بی
نه جون مو غم بدل اندوتهٔ بی
بجز شمعم ببالین همدمی نیست
که یار سونه دل دل سوتهٔ بی

(٢٣٨)

سر راهان نشینم تا نه آئی
در شادی بروی مو گشائی *
آیه روزی بروز مو نشینی
وبینی تا چه سخته بیوفائی *

(٢٣٩)

ز شورانگیزی چرخ و فلك بی
که دایم دیدهٔ مو پر نمك بی
دما دم دود آهم بر سما بی
بپا بی اشك جشمم بر سمك بی

(٢٤٠)

مدامم دل پر آذر دیده تر بی
جام عشقم پر از خون جگر بی
زبویت زندگی یابم پس از مرگی
ترا گر بر سر خاکم گذر بی

(٢٣٩) نسخه هرن مصراع اول ... چرخ فلك بی
که دایم جشم زخمم پرنمك بی
دما دم دود آهم تا سموات
تنم نالان و اشکم تا سمك بی

(٢٤٠) نسخه هرن مصراع ثانی خم عشقم
مصراع سیم ببویت

(٢٤١)

فلك در قصد آزارم چرائی
گلم گر نیستی خارم چرائی
ته که باری ز دوشم برنداری
میان بار سر بارم چرائی *

(٢٤٢)

بدریای غمت دل غوطه ور بی
مرا داغ فراقت بر جگر بی
بچشمم قطره های اشك خونین
توگوئی لاله باغ نظر بی *

(٢٤٣)

دلی نازك مثال شیشه ام بی
اگر آهی کشم اندیشه ام بی *
سرشکم گر بود خونین عجب نی
موآن دارم که درخون ریشه ام بی

(٢٤٤)

صفاهونم صفاهونم چه جا بی
که هر باری گرفتم بیوفا بی
شوم یکسر رونم تا بشیراز
که در هرمنزلم صد آشنا بی

(٢٤٥)

بنادانی گرفتم کوره راهی *
ندونستم که افتادم بچاهی
بدل گفتم رفیقی تا بمنزل *
ندونستم رفیق نیمه راهی *

(٢٤٦)

مدامم دل پر ازخون جگر بی
مدامم جان حزین بی دیده تر بی
نشینم بر سر راهت شو و روز
بود روزی ترا بر مو گذر بی

(٢٤٧)

سیه بختم که بختم واژگون بی
سیه روزم که روزم تیره گون بی
شدم محنت کش کوی محبت
زدست دل که یارب غرق خون بی

(٢٤٣) نسخه هرن دلی نازك بسان... سرشکم گر بوه خونین عجب نیست
مو آن دیرم...

نسخه ریاض مصراع سیم عجب نیست

(٢٤٧) نسخه هرن سیه بختم که بختم سر نگون بی
نوه روزم که روزم واژگون بی
شدم خار و خس کوه محبت

(٢٤٨)

چه شو بی تو سرم بربالش آئی　　جو نی از استخوانم نالش آئی
شو هجران بجای اشکم ازچشم　　بمژگان شعله های آتش آئی

(٢٤٩)

بجز این مو ندارم آرزوئی　　که باشد همدم مو لاله روئی
اگر درد دلم واژم بکوهان　　دیگر درکوهساران گل نروئی

(٢٥٠)

دل بی عشق را افسردن اولی　　هر که دردی نداره مردن اولی
تنی که نیست ثابت در ره عشق　　ذره ذره بآتش سوتن اولی

(٢٥١)

من دلسوته را لایق نزونی　　که در دیوان عشاقت بخونی
هزارانم بارم از خونی بیوکم　　ز نو زیرا که بحر بیکرونی

(٢٥٢)

بقیم حاصله که هرزه گردی　　ازاین گردش که داری برنگردی
بروی مو ببستی هر رهی را　　بدین عادت که داری کی نه مردی

(٢٥٣)

کریمی که مکانش لا مکان بی　　صفا بخش تمام کلرخان بی
نگهدارنده روز و شو خلق　　بهر جنبندهٔ روزی رسان بی

(٢٥٤)

بواجی که چرا نه بیقراری　　مگر پرورده باد بهاری *
چرا گردی بکوهودشت و صحرا　　بجان نه ندارم اختیاری *

(٢٥٥)

نبنداری که بستان خوشترم بی　　سرم بوکوی میدان خوشترم بی
جو گلخن تار و تاریکه بچشم　　گلستان بی نه زندان خوشترم بی

(٢٥٦)

ز بیداد فلك یاران امان بی　　امان جستن روزآخرزمان بی
اگر باره کرم یخه بجابو *　　که وامو آسمان بر سرگران بی

(٢٥٧)

نه که نوشم نئی نیشم چرائی　　نه که یارم نئی بیشم چرائی
نه که مرهم نئی ریش دلم را　　نمك باش دل ریشم چرائی

(٢٥٨)

موآن اسپیده بازم همدانی　　لانه در کوه دارم در نهانی
ببال خود برم کوهان بکوهان　　بچنك خود کرم نخجیر بانی

(٢٥٩)

قدم دایم ز بار غصه خم بی　　چومومحنت کشی در دهر کم بی
مو هرگز از غم آزادی ندیدم　　دل بی طالع مو کوه غم بی

(٢٦٠)

عزیزا مردی از نا مردنائی *　　فغان و ناله از بیدرد نائی *
حقیقت بشنو از پور فریدون　　که شعله از تنور سر دنائی

(٢٦١)

کشم آهی که گردون باخبرشی　　دل دیوانه ام دیوانه ترشی *
بترس از سوز آه سوته دلان　　که آه سوته دلان کارگر شی

(٢٦٢)

رخونی از حیا خوی دیته دیری　　دو مژگونی زهر آمیته دیری
ز جادوئی در آن چاه زنخدان　　دل هاروت را آویته دیری

(٢٦٣)

در اشکم بدامان ریته اولی　　خون دلم ز چشمان ریته اولی
بکس حرفی ز جورت وانواجم　　که حرف جورپنهان ریته اولی

(٢٦٤)

زنم از بهر یاری گیج و ویجی
شوانم آوه از چشمان بریجی
هر که را ز دلش واجه بمردم
یاز دیوانگی بود یاز گیجی *

(٢٦٥)

دل تو کی ز حالم با خبر بی
کجا رحمت باین خونین جگر بی
نه که خونین جگر هرگز نبودی
کی از خونین جگرها با خبر بی *

(٢٦٦)

شوم تاریك و روزم تیره تر بی
بخت آشفته ام زیر و زبر بی
ز مژگان خدنگش خورده‌ام تیر
که ناسورش بهر دم تازه تر بی

(٢٦٧)

کسی که ره به بیدادم بره نی
خبر بر سرو آزادم بره نی
تمام خوبرویان جمع گردند *
کسی که یادت از یادم بره نی

(٢٦٨)

خدایا دل ز مو بستان بزاری
نمی آیه ز مو بیمار داری
نمیدونم لب لعلت بخوانم *
چرا تشنه است با این آبداری

(٢٦٩)

اگر تا مهربانم مهربان بی *
چرا از دیدگانم خون روان بی
اگر دلبر بمو دلدار میشه *
چرا درتن مرا نه‌دل نه‌جان بی

(٢٧٠)

بسوی باغ و بستان لاله وا بی
همه موها مثال ژاله وا بی
دگر سوی خراسان کاروان‌را
رهانم مو سوی بنگاله وا بی

(٢٧١)

بدام دلبری دل مبتلا بی *
که هجرانش بلا وصلش بلا بی
دراین ویرانه جزدلخون ندیده
نه دل گوئی که دشت کربلا بی

(٢٧٢)

غم اندر سینهٔ مو خانه دیری
چو ویرانه که بوم آشانه دیری
فلك اندر دل مسکین مو نه
ازاین غم هرچه در انبانه دیری

(٢٧٣)

الهی ای‌فلك‌چون موزبون شی
دلت‌همچون‌دل‌موغرق‌خون شی
اگر یك لحظه‌ام بی غم ببینی
یقین ذونم‌کزین غم‌سرنگون شی

(٢٧٤)

هرآن کالوند دامان مو نشانی
دامان ازهر دوعالم در کشانی
اشك خونین پاشم از راه الوند
تا که دلبر بپایش بر فشانی

(٢٧٥)

دنیا خوان بی و مردم‌میهمان بی
امروز لاله بی‌و فردا خزان‌بی
سه چالی کنن نامش نهن گور
بمو واجن که اینت خانمان بی

(٢٧٦)

موهر شام و سحر گریم بکوئی
که جاری‌گردد ازهرگوشه‌جوئی
موی بیچاره اندر باغ وصلت
هر آنچه لاله کارم خار روئی

(٢٧٧)

ز دل بیرون بیخقم ناله‌نائی
ز مژگان تر مو ژاله نائی
شوی نایه که مو خوابت بوینم
ببخت مو بچشمم لاله نائی *

(٢٧٨)

شوی نایه کزاشکم دیده تر نی
روزی نایه که خونینم جگر نی
شو و روجم رود با ناله و سوز
توخوش خفته‌زحال موت‌خبر نی

(٢٧٩)

سحر گاهان که‌بلبل‌بر گل آئی
اشك چشمم بدامان گل‌گل آئی
روم در پای گل افغان کرم سر
که هر سوته دلی در غلغل آئی

(٢٦٤)

زنم از بهر یاری کیج و ویجی　　شوانم آوه از چشمان بریجی
هر که را ز دلش واجه بمردم　　باز دیوانگی بود باز گیجی *

(٢٦٥)

دل تو کی ز حالم با خبر بی　　کجا رحمت باین خونین جگر بی
نه که خونین جگر هرگز نبودی　　کی از خونین جگرها با خبر بی

(٢٦٦)

شوم تاریك و روزم تیره تر بی　　بخت آشفته ام زیر و زبر بی
ز مژگان خدنگش خورده‌ام تیر　　که ناسورش بهر دم تازه تر بی

(٢٦٧)

کسی که ره به بیدادم بره نی　　خبر بر سرو آزادم بره نی
تمام خوبرویان جمع گردند *　　کسی که یادت از یادم بره نی

(٢٦٨)

خدایا دل ز مو بستان بزاری　　نمی آیه ز مو بیمار داری
نمیدونم لب لعلت بخوانم *　　چرا تشنه است با این آبداری

(٢٦٩)

اگر نا مهربانم مهربان بی *　　چرا از دیدگانم خون روان بی
اگر دلبر بمو دلدار میشه *　　چرا در تن مرا نه دل نه جان بی

(٢٧٠)

بسوی باغ و بستان لاله وا بی　　همه مو ها مثال ژاله وا بی
دگر سوی خراسان کاروان را　　رهانم مو سوی بنگاله وا بی

(٢٧١)

بدام دلبری دل مبتلا بی *　　که هجرانش بلا وصلش بلا بی
در این ویرانه جز دلخون ندیده　　نه دل گوئی که دشت کربلا بی

(٢٧٢)

غم اندر سینهٔ مو خانه دیری　　چو ویرانه که بوم آشانه دیری
فلك اندر دل مسکین مو نه　　ازاین غم هرچه در انبانه دیری

(٢٧٣)

الهی ای فلك چون موزبون شی　　دلت همچون دل مو غرق خون شی
اگر یك لحظه‌ام بی غم ببینی　　یقین دونم کزین غم سرنگون شی

(٢٧٤)

هر آن کالوند دامان مو نشانی　　دامان ازهر دوعالم در کشانی
اشك خونین باشم از راه الوند　　تا که دلبر بپایش بر فشانی

(٢٧٥)

دنیا خوان بی و مردم میهمان بی　　امروز لاله بی و فردا خزان بی
نبه چالی کنن نامش نهن گور　　بمو واجن که ایفت خانمان بی

(٢٧٦)

مو هر شام و سحر گریم بکوئی　　که جاری گردد ازهر گوشه جوئی
موی بیچاره اندر باغ وصلت　　هر آنچه لاله کارم خار روئی

(٢٧٧)

ز دل بیرون بیغقم ناله نائی　　ز مژگان تر مو ژاله نائی
شوی نایه که مو خوابت بوینم　　ببخت مو بچشمم لاله نائی *

(٢٧٨)

شوی نایه کز اشکم دیده تر نی　　روزی نایه که خونینم جگر نی
شو و روجم رود با ناله و سوز　　تو خوش خفته ز حال موت خبر نی

(٢٧٩)

سحر گاهان که بلبل بر گل آئی　　اشك چشمم بدامان گل گل آئی
روم در پای گل افغان کرم سر　　که هر سونه دلی در غلغل آئی

(٢٨٠)

سراسر مال دنیا سوتنی بی   نظر از مال دنیا دوتنی بی
غم‌ودردی که داری‌دردل امروز   برای روز حشر اندوتنی بی

(٢٨١)

بدنیا هیچکس کی ماندنی بی   که دامان برجهان افشاندنی بی
هنی لاتقنطوا خوانی عزیزم   مگر یا ویلتانا خواندنی بی

(٢٨٢)

دل مو ز آتش غم سوتنی بی   بجانم سوز عشق افروتنی بی
گره نا کرده رشته در کفنها   بشاهان و گدایان دوتنی بی

(٢٨٣)

هرکه دردی نداره مرده اولی   دل بی درد عشق افسرده اولی
سحر بلبل زنه آوا بگلبن *   که هرکه عشق نداره مرده‌اولی

(٢٨٤)

دل از دست غمت زیر و زبر بی   دو چشمانم پر از خون جگر بی
هر آن یار عزیزش ناز ور بی   دلش پر غصه جانش پر شرر بی

(٢٨٥)

چه‌واجم‌هرچه واجم‌واته شان‌بی   سخن‌ازبیش‌و ازکم واته‌شان بی
بدریا مو شدم گوهر بر آرم   هرآن‌گوهرکه دیدم واته‌شان بی

(٢٨٦)

شوتارت بوینم خواهش ازبی   شده کون و مکان‌از خلقت حی
حقیقت بشنو ازطاهر که گردید   بیك کن خلقت کون ومکان طی

(٢٨٧)

ز مشك چین‌سیه تر سنبلت بی   هزاران دل بقید کاکلت بی
نباشد ناله ام را در دلت راه   ز خارا سخت تر گویا دلت بی

(٢٨٨)

زمان لاله زاران هفتهٔ بی *   که فصل نوبهاران هفتهٔ بی *
غنیمت دان وصال یار جانی   که وصل روی یاران هفتهٔ بی

(٢٨٩)

واته هرکس که قربش بیشتر بی   دلش از دوری ته ریش تر بی
اگر یکبار مژگان ته وینم *   بجانم صد هزاران نیشتر بی

(٢٩٠)

بمیرم تا ته چشم تر نه وینی   شرار آه بر آذر نوینی *
چنان از آتش عشقت بسوجم   که از مو رنك خاکستر نوینی

(٢٩١)

دلم بلبل صفت حیران گل بی   درونم چون‌درخت پی بگل بی
خونابه بار دیرم ارغوان وار   درخت نهله بارش خون دل بی

(٢٩٢)

مو احوالم خرابه گر تو جونی   جگر بندم کبابه گر تو جونی
ته که رفتی و یار نو گرفتی   قیامت هم حسابه گر تو جونی

(٢٩٣)

خیالت میکرم مو گاه گاهی   مصیبت بو اگر مو را نخواهی
ته‌که کردی‌موراآلوده در خون   نباشد رنك بالای سیاهی *

(٢٩٤)

نگار تازه خیز مو کجائی *   بچشمان سرمه ریز مو کجائی
نفس بر سینه طاهر رسیده *   دم مردن عزیز مو کجائی

(٢٩٥)

زخور این‌چهره‌ات افروته‌تر بی   تیر عشقت بجانم روته تر بی
مرا اختر بود خال سیاهت   ز مو یارا که اختر سوته تر بی

(٢٩٦)

مرا دیوانه و شیدا ته دیری   مرا سرگشته و رسوا ته دیری
نمیدونم دلم دارد کجا جای   همیدونم که در وی جا ته دیری

تغزل

الا تا زار چون تو دلبرستم   سرا پا همچو سونه مجمرستم

مو آن سونه دل آتش مزاجم   که‌دوزخ جزوی‌ازخاکسترستم

نه‌خور نه‌خواب‌دیرم بی نه‌گوئی   که درتن هرسر مو خنجرستم

جدا ازتو بخلدو حوروطوبی   اگر خرسند گردم کافرستم

نبی ازافسر شاهیم فخری *   که‌این‌ژولیده موبه‌ز افسرستم

ز بالینم همه الماس روئی *   همه خارو خسك در بسترستم

چوشمع‌گر سراندازند صدبار   فروزنده‌تر و سوزان ترستم

نه کار آخرت کردم نه دنیا   یکی بی سایه نخل بی برستم

رخ نه آفتاب و مو ز حرمان   یکی پژمرده تن نیلو فرستم

سمندر وش میان آتش عشق   یکی پر کنده مرغ بی پرستم

مویم آن باورنخل محبت *   که‌حسرت سایه‌و زحمت برستم

نمیگیرد کسم هرگز بچیزی   دراین‌کشور زهر کم کمترستم

بیك ناله بسوجم هر دو عالم   که از سوز جگر خیناگرستم

دراین‌دیرم‌چنان‌مهموم‌و مغموم   تو پنداری چو مغ درآذرستم

زدوران‌یکسره‌مو‌بهره‌ام نیست   که روزاز روزدیگر بدترستم

در این دنیا یتیمم بی نه گوئی   چو طفل بی پدر بی مادرستم

بسان کافرم در مؤمنستان   بسان مؤمن اندر کافرستم

بملك عشق روح بی نشانم   بشهر دل یکی صورت پرستم

اگر روزی دوصد بارت بوینم   بجان مشتاق بار دیگرستم

زبان پهلوی را اوستادم *   کتاب عاشقی را مسطرستم

خدایا عشق طاهر بی نشان بی

که از عشق بتان بی پا سرستم

ومنه ـ غزل

مو آن سونه دل بی پاسرستم   که دل سونه زعشق دلبرستم

بدل از لاله رویان داغ دیرم   همه اندر رك جان نشترستم

رخش‌تاکرده‌دردل‌جلوه ازمهر   بخوبی آفتاب خاورستم *

موآن نخجیر وحشم تیرخورده   که در دام زمانه مضطرستم

بجز مهرت اگر در دل گزینم   بهفتاد و دو ملت کافرستم

درین آماج که دنیای فانی   یکی اشکسته تیر بی پرستم

همه سوجم همه‌سوجم همه‌سوج   بگرمی چون فروزان‌آذرستم

منم طاهر که در خونابه نوشی

محمد را کمینه چاکرستم *

وله ـ ایضا

دلا در عشق‌تو صد دفترستم   که صددفتر زکونین ازبرستم

منم آن بلبل گل نا شگفته   که آذر در ته خا کسترستم

دلم سوجه ز غصه ور بریجه   جفای‌دوست‌را خواهان‌ترسم

مو آن عودم میان آتشستان — که این نه آسمانها مجمرستم
شد از نیل غم و ماتم دلم خون — بچهره خوشتر از نیلو فرستم
در این الاله در کوش چو گلخن — بداغ دل چو سوزان اخگرستم
نه زورستم که با دشمن ستیزم — نه بهر دوستان سیم و زرستم
ز دوران گرچه پر بی جام عیشم — ولی بی دوست خونین ساغرستم
چرم دایم درین مرز و درین کشت — که مرغ خو گر باغ و برستم

منم طاهر که از عشق نکویان
دلی لبریز خون اندر برستم

ایضا ـ له

موآن مسکین نفر و بی برستم — موآن سوزنده شمع بی برستم
همه در آشیان دیرم نشیمن — در این ویرانه مرغ بی برستم
بدین مردانگی هستم چنان خوار — نه پنداری که برسر معجرستم
دلا تا مرده آسایش نبینی — که مو تا جان ندادم وارستم
دل از لاله رویان سوته دیرم — ازاینان در رك جان نشترستم

مو از روز ازل طاهر بزادم
از آن رو نام بابا طاهرستم

این سه رباعی فقط در نسخه هرن صفحات ۳۰ و ۳٤و۵۸ یافت شد . نسخه اصلیه کلیة وزن رباعی ندارد و تمام دوبیتی است وگرچه ذوق سلیم حاکم است که این سه رباعی فرسنگها از سبك بابا طاهر دور است ولی برای اینکه چیزی فرو گذار نشود ضبط گردید

(۱)

دی اسب مرا گفت که در این چه شك است
کاصطبل تو از زاویهای فلك است *
نه آب در آن نه سبزه نه کاه و جو
این جای ستور نیست جای ملك است

(۲)

کار همه ناله و خروش است امشب
نه صبر پدید است و نه هوش است امشب
دوشم خوش بود ساعتی پنداری *
کفاره خوش دلی دوش است امشب

(۳)

در دست اجل که نیست درمان اورا
بر شاه و وزیر هست فرمان اورا
شاهی که بحکم دوش کرمان میخورد
امروز همین خورند کرمان او را *

فرهنك

لغات و مصطلحات

لغة	معنی	لغة	معنی
اشتاو	شتاب	بشم	بشوم (بروم)
اشمرت	شمرد	بشیم	بشویم (برویم)
اشمرته	شمار	بلایه	بلایست
افروته	افروخته	بنوشه	بنفشه
آمیته	آمیخته	بوره	بیا
اندوته	اندوخته	بوشم	باشم
اون	آن	بی	بود
اویته	آویخته	بوه	بود
ایمون	ایمان	تاو	تاب
اینه	اینست	ته	تو
باراوم	بارانم	تو	تب
برائن	برانند	چرایه	چراهست
بستون	بستان	چره	چرد
بساژم	بسازم	چشمون	چشمان
بسه	بس است	چنون	چنان

لغة	معنی	لغة	معنی
خوبون	خوبان	زامان	زمان
خوره	خورد	زلفون	زلفان
خون	خان	سایه	سایست
خوناو	خوناب	سخون	سخن
خونن	خوانند	سو	سوی
خونون	خوانان	سوته	سوخته
درمون	درمان	سوژه	سوزد
دلربایه	دلربایست	سیاهه	سیاه هست
دلون	دلان	شو	شب
دیر	دار (درخت)	شون	شان(ضمیرمفعول)
دیر	دور	شهروبشهرو	شهربشهر
دیرم	دارم	فتی	افتی - بیفتی
دیرن	دارند	قفایه	قفایست
دیری	دوری	کایم	که آیم
ذونم	دانم	کت	که ترا
ذونی	دانی	کجایه	کجایست
رسه	رسد	کرن	کنند
روز	روز	کریم	کنیم
ریته	ریخته	کشه	کشد
ریژه	ریزد		

لغة	معنی	لغة	معنی
کشیمون	کشی ما را	نش	نه آنرا
کم	که مرا	نشمرته	نشمرده
کوهارون	کوهساران	نشینن	نشینند
کیان	که ها (جمع)	نثی با	نبشود
گداره	گدارد	نمازن	نمازند
گرده	گردد	نموین	نمایند
سرگردون	سرگردان	نمیبو	نمیباشد
گلعذارون	گلعذاران	نناله	ننالد
گشایه	گشاید	نه	نیست
کور	گبر	هنی	هنوز
گیژ	گیج	نومه	نامه
لنگر	مجموعه‌مسین	واته	با تو
مارون	ماران	واکه	با که
مبتلایه	مبتلایست	وانوازم	وانوازم
مسمون	مسلمان		
مکه	مکن	وریژم	بریزم
مورون	موران	وربه	بر این است
مون	مان	ورینی	بیری
میکره	میکند	ورینی	بر این هستی
نالونم	نالانم	ویژه	ویج است
نبوه	نبود	ویشه	بیش است
نرویو	نروید	وویتم	به بینم
نسوجه	نسوزد	ونیم	بنم

(کلمات قصار باباطاهر)

ازآثار گرانبهای عارف بزرك و حکیم باستان یعنی (باباطاهر عریان) یکی مجموعه کلمات قصار او است که در نزد عرفا و حکمای پیشینه قدر و قیمتی بسزا داشته و چندین شرح تا کنون بر آن نگاشته اند.

یك شرح عربی منسوب به (عین القضاة) همدانی وشرح عربی دیگر که شارح آن مجهول است از قدما در دست است ودر قرن اخیر هم عارف بزرگ ملا (سلطانعلی) گنابادی رضوان الله علیه نیز دو شرح یکی عربی و دیگری فارسی برآن نوشته وشرح فارسی درحدود سنه (۱۳۲٦) بطبع رسیده ولی نسخ آن بی نهایت کمیابست.

حق مقام آن بود که کلمات قصار را با یکی از آن شروح بطبع رسانیم ولی چون هر یك ازشروح پنج شش برابر دیوان حالیه از نظم و نثر بالغ میشد و با بی اعتنائی جامعه امروزی باین گونه آثار گرانبها این کار ازحیز اقتدار اداره محقر ارمغان خارج بود لذا ازشروح صرف نظر کرده وبهمان کلمات قصار قناعت رفت. هرگاه مقدار پانصد نسخه که علاوه برمآخذ مشترکین بطبع رسیده بزودی فروش رفت

وازجامعه نسبت به این دیوان گرانبها حسن استقبال دیده شد در طبع ثانی با یکی از شروح چهار گانه که از میانه چهار شرح انتخاب میشود بطبع خواهدرسید

کلمات قصار را به بیست و سه باب مبوب و تقسیم کردیم بشرح ذیل

الباب الاول . فی العلم

الباب الثانی . فی المعرفة

الباب الثالث . فی الالهام و الفراسة

الباب الرابع . فی العقل و النفس

الباب الخامس. فی الدنیی و العقبی

الباب السادس. فی الرسم والحقیقة

الباب السابع . فی الاشارة و الوجد

الباب الثامن. فی السماع و الذکر

الباب التاسع. فی الغفلة و المشاهدة و المراقبة

الباب العاشر. فی الحفظ والارادة و الطلب

الباب الحادی عشر. فی النفس والبلاء والاشارة

الباب الثانی عشر. فی المقامات والفقر و الزهد والصبر

الباب الثالث عشر. فی الاخلاص والاعتکاف

الباب الرابع عشر. فی الحیرة والسکر و المحبة

مختص به ... اعظم - قم
از کتابخانه خارج نشود

الباب الخامس عشر. فی المحبة والدعوی والغیرة

الباب السادس عشر. فی الوقت والجمع والفرق

الباب السابع عشر. فی الموت والفناء والوصل و الفصل

الباب الثامن عشر. فی التجرد و العزلة والتوحید

الباب التاسع عشر. فی التصوف والطریق والاستدراج

الباب العشرین . فی الطرد و طبقات اهل السلوك

الباب الحادی و العشرین .فی التکلم و الغربة و التفکر

الباب الثانی والعشرین فی الحرقة والتکلف

الباب الثالث والعشرین.فی ابداء الخواطر و التقدیر

مختص به ... اعظم - قم
از کتابخانه خارج نشود

الباب الاول

فی العلم

(١) العلم دلیل المعرفة تدل علیها فاذاء جاء المعرفة سقط رؤیة العلم و بقی حرکات العلم بالمعرفة

(٢) رؤیة العلم عجز المریدین

(٣) العلم دلیل و الحکمة ترجمان فالعلم دعوة معمومة و الحکمة دعوة مخصوصة

(٤) العلم دلیل والحکمة توسل

(٥) العلم یدل علیه والوجد یدل له والدلیل علیه یجذب الی قربه و الدلیل له یجذب الیه

(٦) الخروج من العلم جهل والثبات مع العلم ضعف والمعرفة بالعلم توحيد

(٧) العلم بالمعرفة معرفة وبذات المعروف كفر

(٨) العلم حبس الظاهر والمشاهدة حبس الباطن

(٩) جعل الله جميع الجوارح فى حبس العلم فلا يطلق جارحة من سجنها الا بعلم فمن اطلقها من سجنها بغير علم فقد خرج من حبس العلم وعصى و تعدى .

(١٠) العلم قيد العبودية وحبس الحق فمن اطلقها بغير علم فقد خرج من العبودية واستعمل الحرية

(١١) العلم موكل بالكلام و الوجد موكل بالخرس

(١٢) العلم تطريق والوجد تفريق والحقيقة تحريق

(١٣) العلم تجريب والوجد تخريب والحقيقة تلهيب

(١٤) للعلم حرقة و للوجد حرقة و للحقيقة حرقة فمن احرقه العلم وفا و من احرقه الوجد صفا ومن احرقه الحقيقة طفا

(١٥) العلم نار الله والوجد نور الله فمن خالف العلم احرقه النار ومن خالف الوجد غيره النور

(١٦) العلم اشفاق و الوجد احراق

(١٧) العلم يحمله والوجد يدخله والحقيقة تدانيه و المعرفة تؤنسه

(١٨) العلم ينفى الجهل والحقيقة تنفى الحظ والحق ينفى الاثر

(١٩) العلم حكم والحقيقة حاكم

(٢٠) استعمال العلم بالجهل غرور و بالعلم حقيقة و بالمعرفة وجود من استعمل العلم بالعلم خلص عمله ومن استعمل العلم بالمعرفة حبط عمله

(٢١) العلم جذبنى فاقامنى على شاطى البحر و الوجد اوقفنى فى البحر واسلمنى للغرق فاستغثت فى وسط البحر بالعلم فما انجانى و غلب الوجد على فمازادنى الا غرقا فطلبت الخلاص فما خلصنى الا الجهل

(٢٢) العلم شرك الحق

(٢٣) العلم صيد والاشارة قيد

(٢٤) العلوم كلها خبر والحقيقة كلها ذكر والاشارة كلها وهم والمعارف كلها شيمة (٢٥) العلم اختبار والحقيقة اختيار والمجاهدة افتقار ، من وجد حسه فى معنى الاشارة اويرى نفسه فى حقايق العبارة فعلمه دنياوى والاشارة كلها وهم ومن احترق حسه و فنى نفسه فى بحر الاشارة فعلمه لدنى

(٢٦) العلم داعی الحقیقة والحقیقة داعی الحق و یجیب المجیب بداعی الحق

(٢٧) العلم رسول والحقیقة اصول والحق صئول والرجوع بالعلم الی العلم فعل الصادقین والرجوع بالحقیقة الی العلم فعل الخاسرین و الرجوع بالله الی العلم برؤیة الحقیقة فعل العارفین، من تعلق بالعلم نجی و من تعلق بالحقیقة علا و من تعلق بالله خفی (٢٨) قبول العلم بموافقة الحقیقة رجحان و قبول العلم بموافقة النفس خسران

الباب الثانی فی المعرفة

(٢٩) العلم قید المرید ومفتاح العالم

(٣٠) العلم تاج العارف و المعرفة تاج العلم الصادق لا یضل بالعلم ولا ینزل الی الجهل (٣١) العلم بالغفلة جهل و الجهل بالمعرفة علم المعرفة وجد التفصیل (٣٢) معرفة الجهل علم (٣٣) تحیر العارف فی وقت نهایته غفلة حاله ثم الدهشة خروجه من الحال بغیر رؤیة الحال فهو فی حال الحیوة شاهد لحاله متعلق بوجوده وفی حال الدهشة غایب عن حاله واجد لوجوده فاذا بهت العارف فی میدان الدهشه صار بلا حال ولا رؤیة وجود ولا اشهاد غیبوبة حال ولا یکون له فی الحال حجة ولا فی الوجود محجبة فیقی بلا حال ولا رؤیة ولا وجود ذلك نهایة البهته (٣٤) اسباب

المعارف فی حقیقة المعرفة حجبه فی ذات الحقیقه حجبه ذات الحقیقة فی معرفة الذات حجاب

(٣٥) معرفة الذات للمعرفة حجبه و الحجب کلها معارف والمعارف کلها انکار (٣٦) نسیان الحق بالمعرفة توحید و ذکر الحق بالجهل کفر (٣٧) لیس للعارف اختیار (٣٨) حقیقة المعرفة العجز عن المعرفه (٣٩) المعرفة تصحیح الناس عن المعرفة واول المعرفة تصحیح الاسم واوسطها اثبات الصفة من حیث الموصوف و آخر ها الجهل بحقایقها (٤٠) کان الله ولا شیئی معه و یکون الله ولا شیئی معه فوجود الخلق بین حالین دلایل و اسباب المعرفة (٤١) المعرفة شهود وقت عدم الخلیقه بوجود الحق و اقراره ثم نطق بما دعا الخلق الیه بعلمه لا بحاله (٤٢) التوحید اثبات الاسم والمعرفة نسیان الحق لیس فی الدنیا اغرب من العارفین تقربوا بالموافقة و تغیبوا بالمباینة فهم بالغربة مفردون و بالغیبة فانون (٤٣) اهل العلم مطالبون بالاستعمال و اهل الحقیقة مطالبون بالاخلاص و اهل المعرفة مطالبون بالحرقة (٤٤) ضرورة العالم علمه و ضرورة المرید مراده و ضرورة العالم ربه (٤٥) المعرفة ضرورة الطالب بصحة الطلب (٤٦) العارف ظاهره ظریف و باطنه طریف (٤٧) من ادعی المعرفه جهل و من اشار الی التوحید عدل و من

استسلم فى الامرين عقل من وجد نفسه عاد وجوده فى وقته جهلا فى معرفته (٤٨) الخروج الى الجهل جحود والرجوع الى الجهل معرفة (٤٩) آخر العلم جهل و آخر العقل حيرة وآخر المعرفة التسليم (٥٠) ليس من حكم المعرفة الخروج الى الجهل ثم حقيقة المعرفة الرجوع الى الجهل (٥١) من عرفه بمعرفة نفسه استقبله فى طريق المعرفة و من عرفه فطرته اختبره بغرايم بلينه ومن عرفه عزته حبسه بزاجر غيرته (٥٢) اهل العقول اهل الدرجات و اهل العلوم اهل الفضايل والحسنات و اهل المعرفة اهل الحرمة و الكرامات (٥٣) لايعرف طريق المعرفة الامن سلك طريق الانكار ولا يعرف طريق العلم الا من سلك طريق الجهل (٥٤) من عرف الغيرة من الحسد و ذكر النعمة من التذكيه والاخلاص من الغيرة فهو عارف (٥٥) من عرف رجوعه الى الحق لم يضره الوسواس (٥٦) اول بدايات اهل المعرفة تحقيق خواطر القلوب و عوارض الاسرار و مطالبة خفى الحظ بمعرفة خفاء السر و غلبة غيرة الوجود حتى يكون المعرفة محيطا بالجميع

الباب الثالث فى الالهام و الفراسة

(٥٧) معرفة الالهام بعلم الالهام (٥٨) من عرف

الالهام من الوسوسة و اللمة من الهاجس (٥٩) الوسوسة لموافقة النفس واللمة لموافقة العلم والالهام لموافقة الحق الفراسة ميزان حسن الظن (٦٠) الفراسة خطرات والاشراف ثابت (٦١) الفراسة ابراز السر باخراج السر (٦٢) العقل آلة التمييز والتمييز فى المعرفة تكلف التكلف للمعرفة اكتساب والمعرفة بالاكتساب حيرة ولايعرف الله الا بالله

الباب الرابع فى العقل و النفس

(٦٣) العقل سراج العبودية يعرف به الحق من الباطل والطاعة من المعصية والعلم من الجهل فاذا نظر الناظر بسراج العبوديه الى معرفة الربوبيه باطفاء نور الربوبيه بسراج العبوديه فصار الناظر من ظلمة الحيره لايعرف عبودية ولا يهتدى الى ربوبية (٦٤) العقل دليل العبودية يهتدى به الحقيقة الى العبوريه فمن استدل على المعرفة صار دليله معروفه يعبده من دون الله (٦٥) انتهاء العقل الى التحير و انتهاء التحير الى السكر

(٦٦) النفس سجن الروح و الدنيا سجن النفس

(٦٧) الليل لسكون و النهار للحركات فالليل النفس المظلمة و النهار الروح النيرة اللايحة فالسكون

لها دليل الطمانينة الى الارض و ذلك قفل النفس و الحركات للروح دليل التعارج والطيران الى الملكوت و ذلك قفل الروح (٦٨) حقيقة النفس لا تدرك بالعلم و لا تعرف بالوجد بل تعرف منها الاخلاق (٦٩) خلق الله النفس فجعل لها اخلاقا من اخلاق جميع الحيوان فلها خلق من اخلاق الملائكه ولها خلق من اخلاق الشياطين وخلق من اخلاق الوحش و خلق من اخلاق السباع و البهيمة و خلق من اخلاق الطيور (٧٠) جبلت النفس على محبة ممنوعاتها (٧١) من راى لنفسه متكلا لم يسلم من الكبر من لايرى لنفسه متكلا فهو متواضع (٧٢) ارى قناديل تظهر من وصفى و شرراً تبرق من هواى و نيراناً تشعل من نفسى و غلبة تهيج من بشريتى و ذلك كلها ماظهرت من نفس النفس ولا يعرف غير اخلاقها و هى ما وصفت (٧٣) الهوى زنار النفس والنفس زنار القلب فالنفس انعقدت بالهوى والقلب انعقد بالنفس انتهت معرفة النفس الى العجز عن تعريفها (٧٤) القلب ميزان الحق سمى القلب قلبا لتقلبه و فى كل تقلب لهعلم و فى كل علم يؤدى الى حقيقة و كل حقيقة من ذلك طريق

الباب الخامس فى الدنيى و العقبى

(٧٥) الدنيا سروان له عوارض ظاهرة والعوارض تدنى الى الاصل والاصل يدنى الى الهلاك كل مادنى منك فاشغلك عن الحق فهو دنياك (٧٦) قبول الحق بمشاهدة النفس دنيا و ردالحقيقة بغيبوبة النفس آخرة (٧٧) كل مادنا من النفس فقبلها فهو دنيا (٧٨) الدنيا رهن الاخرة و الاخرة رهن الحقيقة (٧٩) الخلق اضلهم ظلمة الدنيا وظلمة النفوس فذهاب ظلمة الدنيا بالعلم وذهاب ظلمة النفوس بالوجد (٨٠) ليس بين النفس والقيامة الا نفس (٨١) الناس على متن الصراط واقعون وهم لايشعرون فان الدنيا آخرة الصوفيه والاخرة صراط وميزان وجنة ونار و صراط الصوفيه فى الدنيا طريقهم وهو احد من السيف وميزانهم قلوبهم وهو ارجح الموازين و جنتهم اقبال قلوبهم ونارهم ادبار قلوبهم (٨٢) مجاورة الرحمن فى داره بغيبة العالمين و حبس العارفين (٨٣) ان الدارين حبس الجبار (٨٤) جعل الله الدنيا على اشارة البعد فى حقيقة القرب وجعل الاخرة على اشارة قرب فى حقيقة البعد

(٨٥) الدنيا قنطرة الاخرة وجدت نعيم الدنيا والاخرة
فى نفس ووجدت مرارة الدنيا والاخرة فى نفس

الباب السادس فى الرسم والحقيقة

(٨٦) الحقيقة المشاهدة بعد علم اليقين (٨٧)
الحقيقة مقدمة الحق الدخول فى الحقيقة بالخروج من الحقيقة
و الخروج من الحقيقة بالدخول فى الحقيقة (٨٨) الحقيقة
رسم والرسم للرسم رسم وجدت ثبات الرسم للرسم بالحق حقيقة
ووجدت الحقايق وان كانت بالحق لادراك الرسم الرسمية رسوما
فاذ الحقايق ثابت عن الرسوم لخلوص الالهية وعن الجبروتية
و ابانة الربوبيه

الباب السابع فى الاشارة والوجد

(٨٩) الاشارة الى حقيقة المعرفة كفر والى المعرفة
جحود و الى الحقيقة شرك (٩٠) اللحظات مقرونة
بالامتحان والخطرات مقرونة بالافتنان والاشارات مقرونة
بالبليات (٩١) من اشار الى الحق بالعلم سلم ومن اشار اليه
بالمعرفة افناه حقايق الطوية من اشار الى الحق بالعلم ظفر
ومن اشار اليه بالمعرفة كفر فهلاك اهل الاشارة من وجهين

فى الاشارة الى المفهوم قبل الاشاره وفى الاشارة الى المجهول
بعد الاشارة الاشارة الى البعيد جهل والى القريب قلة معرفة
الاشارة الى الحق شرك والى الحقيقة تهلكة والى المعرفة
حجاب والى القرب بعد (٩٢) العلم حجاب بين الله وبين
خلقه موكل باشارة [٩٣] الاشارة ما نفى العبارة فاذا جاء العبارة
خفى [٩٤] الاشارة بالعلم فعل الصالحين والاشارة بالحقيقة
فعل المريدين والاشارة بالحق فعل المرادين والاشارة بنفى الاشارة
فعل العارفين [٩٥] الاشارة بالمعقول تحير وبالمفهوم دهشة و
بالمعلوم بهتة

[٩٦] الوجد فقدان الموجودات ووجود المفقودات [٩٧]
حرام على كل قلب وجد روح المشاهدة و حبور المؤانسة ومرارة
المفارقة ان يزول عنه الوجد او يفارقه القلق او يخلو من الفرق
[٩٨] من غيره العلم تجاوز حركاته حد العلم ومن غيره الوجد صار
حركاته نفى الحظوظ وترك شهوات النفس [٩٩] من وصل الى الماء
وصل الى الحيوة قال الله و جعلنا من الماء كل شيئى حى
ومن ركب البحر تعرض للتلف والضر قال الله تعالى واذا مسكم
الضر فى البحر ضل من تدعون الا اياه و من وقع فى البحر
شهد الغرق والتلف قال الله تعالى فاذا خفت عليه فالقيه فى اليم

(١٠٠) اظهار الوجد شرك و اخفاء الوجد ضعف و الوجد للوجد عطب
(١٠١) من شهد وجده كانت حركاته ممزوجة ومن فنى عن وجده
بوجده كانت حركاته صرفة الوجد ليس بسكون و لا حركة
فالسكون مع الوجود قوة و الحركة ضعف (١٠٢) حقيقة الوجد
لا توصف بعبارة والموصوف من حقايقه اشراطه و مواريه
وحكمه وذاتية الوجد لا ينطق بوصفه (١٠٣) الوجد مصادفة الغيب
بالغيب والوجود حضور القلب للوارد و التواجد حركة
الواجد بمشاهدة الوجود (١٠٤) الواجد الذى لم يبق عليه من وقته
طالب ١٠٥ العلم خدعة و الوجد مكر و الحقيقة (١٠٦) حجاب العلم
تحير و الوجد تذكر و الحقيقة تفكر (١٠٧) القرب حال و الحال
مقرون بالنفس ومعه وجوده (١٠٨) العلم ثبات الحال و الوجد
فناء الحال فالحال وجد الواجد و رفع الحال موجوده (١٠٩) اكثر
غلط الواجدين من روح الهوى وطيبة النفوس (١١٠) هلاك
الواجدين من رؤية الحسنات

الباب الثامن فى السماع و الذكر

(١١١) حقيقة السماع استذكار المجهول السماع رسول غالب
و للرسوم جاذب سالب جاه يزعج ماخفى ولا يرى له اثر

ويظهر خفيات اسرار المقصود ولا يظهر من ذاته غير علم
(١١٢) السماع من ثلثة اوجه سماع للطبع وسماع للروح
و سماع للقلب فسماع الطبع يحن الى الدنيا و زهرتها و
المعاصى و سماع الروح يحن الى الاخرة و نعيمها وحيوتها
و سماع القلب يحن الى تلف النفوس و طلب الحقيقه (١١٣)
للنفس طيبة و للروح طيبة و للقلب طيبة فطيبة النفس من الهوى
و طيبة الروح من العلم وطيبة القلب من الحقيقه (١١٤)
الصوت الرخيم والنغمة الرقيقة حبل من الدنيا الى الاخرة
متصل بسر المعنى الذى لا يعرف منه غير اسمه (١١٥) التواجد
حركة الواجد يقع ايقاع الحركة على ايقاع القول فيوافق
الايقاع الايقاع فيكون من موافقة الايقاعين التواجد بالطيبة
(١١٦) دعوة النغمة تقتضى الارواح الدعوة ثلث دعوة العلم
و دعوة الحقيقة ودعوة الحق فمن اجاب دعوة العلم عمل ومن اجاب
دعوة الحقيقة جد و اخلص ومن اجاب دعوة الحق ترك نفسه
وتجرد (١١٧) الاجابات ثلث اجابة العلم بالاستعمال و اجابة
الحقيقة بالاشتغال واجابة الحق بالانفصال (١١٨) الحركات
من سبعة اوجه حركة طبيعية و حركة نفسيه و حركة
روحية و حركة وجدية و حركة قلبية و حركت سرية و
حركة غيبية (١١٩) السماع من ثلثة اوجه سماع النفس

و سماع الروح و سماع القلب فاما سماع النفس فقرون
بهيجان الهوا و ابراز الشهوة و يؤدى ذلك الى الفسق و
اما سماع الروح فقرون بذكر الملكوت و الجنان و تقوية
السير الى الاخرة اذالسماع غذاء الروح و يؤدى ذلك الى
العلم و اما سماع القلب فقرون بتلف النفوس و ترك
الحظوظ و يؤدى ذلك الى الحقيقة (١٢٠) احكام السماع
مختلفة احوالها و كل حالة من ذلك مرتبة و منزلة فاول
ذلك السماع ثم الوجد ثم التواجد فالوجد سابق الاحوال و
سابق الاعمال والتواجد حركة بقايا مواريث الوجد من علم
الوجد والحركات مختلفة و هى عجزالبشرية و ضعف النفوس
عندورد الغيبة (١٢١) الحركة راحة و الوجد اباحة و
والتواجد استراحة (١٢٢) الاغذية ثلاثة غذاء النفس و
هوالطعام و غذاء الروح و هوالسماع و غذاء القلب و
هو الذكر (١٢٣) الذكر حيوة القلب (١٢٤) الذكر
ثواب الذكر (١٢٥) الذكر ميراث الذكر (١٢٦) الذكر
التسلى (١٢٧) الذكر تقدمة الحق (١٢٨) الذكر بذر
الطمع (١٢٩) الذكر وصف البعد فمن ذكره بمشاهدة عاد
ذكره مشاهدة فوصف القرب فى ذكره و صار ذكره تدرجافى
مشاهدته (١٣٠) من ذكره بالعلم فذكره رسم و من ذكره

بالجهل فذكره حقيقة (١٣١) الذكر بالعلم رسم و بالوجد
حقيقة و الذكر الخفى ليس بالعلم ولا بالتوجيد (١٣٢)
الذكر الخفى الذى يخفى عن القلب (١٣٣) الذكر الخفى
قيد اللسان و موافقة الغيب بالغيب (١٣٤) من ذكرالله
و رضى بذلك فذكره رسمى (١٣٥) من ذكرالله بتذكار
المذكور فذكره حقيقى (١٣٦) الذكر وسواس و التذكار
استيناس (١٣٧) التذكار الحقيقى ياتى فى اوقات الغفلات
(١٣٨) من ذكره للنوال فمثله مثل الحارس و من ذكره
للوصال فمثله مثل الفارس مراداللہ من جميع التعبد الذكر و
نفىالنسيان و الغفلة فالصلوةبذكره تتم و هوا ول التعبد فلا
يتم التعبد الا بالذكر فقال الله اقم الصلوة لذكرى (١٣٩)
من اماته العظة احياه الذكر و من اماته الذكر احياه المذكور
(١٤٠) الذكر نورالمو من و جلاء الصدر و من تعلق
با لذكر فقد تعرض للسير و من الف الذكر فقد وقف بالباب
و من ولع بالذكر اوصله الى المذكور (١٤١) الذكر خير
الذكر (١٤٢) ذكر الله بالنفس عادة و بالعلم زيادة و بالوجد
ارادة و بالحق قلادة (١٤٣) من ذكر الحق كان ذكره للحق
موافقة له فى ذكره و رضى بذكرهمن ذكره (١٤٤) من
رضى بالذكر من المذكور اعطى ثواب ذكره و من طلب المذكور

و منع ثواب ذكره صار المذكور بنفسه ثوابا (١٤٥) ذكرالله
فرض واجب فمن ذكرالله لواجب فرضه فقد تنكر و من اراد
ذكره لحقيقة امره فقد تعذر (١٤٦) البلوى كلها ذكر
و العافية ذكر والشدة ذكر والرخاء ذكروحقيقة الذكر
نسيان الحظ

الباب التاسع

فى الغفلة والمشاهدة و المراقبة

(١٤٧) نسيان الحظوظ من وجهين من غلبة حق
او غلبة غفلة فمن نسى حظه لغلبة حقه رده حقيقة الحق
الى الذكر و من نسى حظه من غلبة غفلته رده حقيقة الغفلة
الى نسيان حظه مع الله (١٤٨) راس الطغيان الجهل
والغفلة و حقايق المعارف كلها الجهل و الغفلة فالجهل
بالغفلة كفر و الغفلة عن الجهل توحيد (١٤٩) الغفلة ثلث
غفلة الصادقين و غفلة العارفين و غفلة الغافلين فاما غفلة
الصادقين فالتعلق بالذكر عن المذكور و اما غفلة العارفين
فالرجوع من العزايم الى الرخص و اما غفلة الغافلين
فامهال الحق للعالمين (١٥٠) من غفل عن الله ساعة
فقد عصاه و من غفل عن نفسه فقدقتله (١٥١) اصل
الغفلة الحرمان المشاهدة رؤية بلا وصف (١٥٢)

الحضور رؤية بلا قهر و المشاهدة قهر بلا رؤية (١٥٣)
الحركة من المشاهدة شرك (١٥٤) حركة مع المشاهدة شرك و
نفى الارادة فى المشاهدة كفر (١٥٥) المراقبة حفظ علم المشاهدة
المراقبة علم اليقين والمشاهدة عين اليقين (١٥٦) من وجده
فى المراقبة فالمراقب و كل فى وقته الى نفسه (١٥٧) المشاهدة
علم لا بالاخبار (١٥٨) من شهد وجوده قبل عدمه تزندق و من
شهد وجوده بعد عدمه تحقق (١٥٩) من شهد النعمة
قبل المنعم احب الله لنعمائه و من شهد المنعم قبل النعمة
احب الله لمعناه (١٦٠) من شهد المعطى بالعطاء فعرفانه
بالتوسل و من لم يشغل بالعطاء كان له المعطى و العطاء
(١٦١) من نظر الى الموجود بربه صار وجوده و عدمه
رؤية واحدة (١٦٢) من نظر من نفسه الى نفسه رضيها على
فعلها و من نظر بالعلم الى نفسه اعتبر باخلاقها و اجتهد
فى ترك حظها و من نظر من ربه الى نفسه مقتها و
اهلكها و تبر من فعلها (١٦٣) الالتفات من البعيد الى
القريب كفر وعن القريب الى البعيد شرك و الالتفات بالقريب
الى البعيد توحيد (١٦٤) ملاحظة الاحوال بالاعمال ذنوب
المقربين و حسنات الابرار (١٦٥) العوارض كلها امتحان
و اختبار و الخواطر منها الاختبار و اللواحظ الامتحان

الباب العاشر

فى الحفظ والارادة والطلب

حفظ السر بالعلم غفلة و بالحقيقة تكلف و بالحق عجز (١٦٦) حفظ القلب من وجهين حافظ و محفوظ فالحافظ راع للحقيقة والمحفوظ راع للغفلة (١٦٧) رعاية الحقيقة للمريدين و رعاية الغفلة للمرادين من كان فى جهده مراعيا للمراد فيه كان جهده على حسبة و من لم يراع المراد فيه فقد خسر الدين (١٦٨) بذل المجهود بغير حسبة خسران من اراد الحق فارق الخلق و نفسه من جملة الخلق (١٦٩) من اراد الله لنواله اراده بنواله فخوله و من اراد الله لوصاله اراده بوصاله و خوله معرفة اتصاله (١٧٠) من اراد الوصول تعلق بالاصول (١٧١) الارادة اشارة الثبات مع المراد و التهمة نفى الثبات و اثبات المراد (١٧٢) من اراد العلم تسلى بالطلب و من اراد الحقيقة تسلى بالعطب و من اراد الحق تسلى بالهرب (١٧٣) اهل الارادة فى الطلب يعيشون واهل الهمة فى الوجود يموتون (١٧٤) من خالف الله فى امره لم يخالفه فى مراده و من خالفه فى مراده وافقه فى مراده به (١٧٥) الاركان الى

العلم فى الارادة عجز المريدين و فى المعرفة قوة العارفين (١٧٦) الموت مقام المريد (١٧٧) من اراد من الحق حظه فى وقته فهو لوقته و وقته حجاب و من اراد الحق فى وقته فوقته له و هو حجاب الوقت (١٧٨) ان ادخلنى الله تعالى الجنة بمرادى فويل لى وان ادخلنى بمراده فنعم المحبس (١٧٩) المريد والمراد فى الاصل واحد لكن الفرق بينهما ان المريد مطلوب بالارادة والمراد مطلوب بالحقيقة ثم المريد مراد والمراد مريد (١٨٠) طلب الشى بالحقيقة بعض وجوده (١٨١) من لم يحسن الطلب لم يتحقق بالمطلوب لان وجد المطلوب يقيم الطالب على حسن الطلب (١٨٢) الطلب حجاب المطلوب والمطلوب حجاب الطالب (١٨٣) السير فى الطرق المجهولة تهلكة (١٨٤) من ظن انه يصل بالاجتهاد فالاجتهاد حجابه و من ظن انه يصل بغير الاجتهاد فالتمنى حجابه (١٨٥) الاجتهاد حقيقة الاختيار و الوجد حقيقة الاختيار و بين الاجتهاد والوجد مراد الله بالاختيار (١٨٦) من طلب الحق لحظه و جده لحظه و من طلبه لحبه و جده بحبه

الباب الحادى عشر

فى النفس والبلاء والاشارة

(١٨٧) محبة النفس بالحقيقة موافقة و ذلك ان

الله تعالى احب اوليائه فابتلاهم فمن احب نفسه ابتلاها
بالمكاره لحقيقة الموافقة (١٨٨) ياتى على اوقات اخرس
فيها عن ذكر الجنة و ذلك لمالدى من نفسى من احتشاشها الى
حظه (١٨٩) اذا حمل العمال يوم القيمة اعمالهم و اخذوا
على ذلك ثوابهم حملت نفسى الى الله تعالى اسيرة لينتقم الله
خفياً منها لى صيرالله الى مرادى يوم القيمة فقال لى ثمن اقول
يارب ارنى نفسى فى الحقيقة التى هى عدوى فحين اراه
اذبحهابين يدى رب العزة. اذاكان يوم القيمة اقول يارب هذا
نفسى فاقتلها فانها لا تصلح لرؤيتك. ربما استحى من الله ان
اسئله و ذلك مما اعرف من خساسة نفسى. نفسى عدوى
و عدو الحق فاذا كان يوم القيمه حملت عدوى اليه ليعمل بها ما
يشاء. لولاامراداللهفى اوليائه بحظهم من الجنة لحرم العارفون
على انفسهم حظ الدنيا والاخرة مما عرفوا من عداوة النفس
(١٩٠) معاداة النفس بالنفس خطاء (١٩١) نفس النفس
لاتحس ولا تمس. معروفة من غير رؤية موصوفة من غير
ادراك مخالفة الحق حظها و مجانبة العلم رسمها لا يعرف
منها غير اسمها والله تعالى هو العالم بذاتها (١٩٢) البلاء
تجربة الحق (١٩٣) البلوى من الحق على ضربين بالواسطة
و بغيرالواسطة فمن ابتلاه بالواسطة هلك و من ابتلاه بغير

الواسطة نجى الاترى ان آدم ابتلاه بغير الواسطة فحين امره خالف
امره بلا واسطة فقبل الله توبته فكان مبتلا بغير الواسطة واما
ابليس فابتلاه بالواسطة فهلك الى الابد (١٩٤) الضرب
ضربان ضرب بالواسطة وضرب بلا واسطة فالضرب بالواسطة
دليل النجاة والضرب بلاواسطة هلاك الابد (١٩٥) البلوى
من خمسة اوجه بلوى اختبار و بلوى استحقاق و بلوى عقوبة
وبلوى رفعة وبلوى تحقيق فامابلوى الاختبار فاستخراج
الصدق و استنباط الشكر و اظهار العلم من المعلوم
و اما بلوى الاستحقاق فذلك للطهارة من الادناس
و التصفى من الانجاس والتبرى من الارجاس و اما
بلوى العقوبة فذلك للخذلان و تحقيق الحرمان ونقصان
الايمان و اما بلوى الرفعة فذلك للدرجات و الترقى
بالرفعات الى منازل اهل الاشاره و اما بلوى التحقيق
فطالبة الحق لاهل الدعا لتصحيح الاشارة و تحقيق الدعوة
و تبيين الصدق من الكذب (١٩٦) من اخذته البلوى
عن حاله كان ضعيفاً فى حاله و من ازدادت حاله عند
ورود البلوى فهو قوى فى حاله و العارف من اخذ الحال
من بلويه (١٩٧) من اسره العلم انفك بالعلم ومن
اسره الحقيقة انفك بشرايط الحقيقة و من اسره الحق

لاينفك ابداً (١٩٨) اسرة الاقوال للعمال واسرة الاحوال
للابطال (١٩٩) من اسره العلم فهو طالب و من اسره
الحقيقة فهو راغب و من اسره الحق فهو ذا هب

الباب الثانى عشر

فى المقامات و الفقر والزهد والصبر

(٢٠٠) المقامات كلها لاهل العجز و السير لاهل
الطلب و الحركات لاهل النفوس و التعلق لاهل الغفلة
(٢٠١) المقامات مكر و السير بعد والحركات تجربة و
التعلق منة (٢٠٢) المقامات لاهل العجز للتعليل و اما
خواص الحق فمقامهم عند مليك مقتدر (٢٠٣) الدخول
في المقامات بغير الاذن عمل السراق فاذا اخذوا قطع
ايديهم (٢٠٤) رايت هلاك المريدين فى السير فى الجهل
بالاحوال والخروج منها قبل الدخول فيها (٢٠٥) الطاعة
عبادة والصبر عليها ارادة و الشكر فيها استزادة و الروح
الى الطاعات شرك (٢٠٦) الشغل فى الله شغل عن الله
(٢٠٧) الذكر التسلى و التذكار التجلى والمعرفة التخلى
(٢٠٨) اعمالى كلها زنانير ولا اقدر عقد ها بتوحيده و
لا قطعها لتوحيده (٢٠٩) التقرب الى الله ببذل الدنيا فعل

الصالحين و التقرب الى الله ببذل النفس فعل المريدين و
التقرب الى الله بالله فعل العارفين (٢١٠) الورع رفع الطمع
عن كل الشبهات من تورع بالحقيقة وجد الدنيا حراماً و
الاخرة شبهة و وجد الحق مفرداً لم يمض مع الحرام و لم
يقف مع الشبهات (٢١١) الفقر بحر البلاء والعلم سفينته
و الوجد موجه فاذا جاء الموج غرق السفينة (٢١٢)
الفقير الخالص الذى لا يبقى عليه من موافقة الحق فى
حقيقة فقره الا مباينة اسمه من اسمه (٢١٣) محبة
الغنى لربه ممزوجة بالعطية و محبة الفقير لربه خالصة
للمعطى فحقيقه الغنى وجود العطية و حقيقة الفقر عدمها
(٢١٤) من لم يصحبه فى اصله ديانة و فى فقره صيانة
و فى السر امانة لم يتحقق بالفقر (٢١٥) من صان الفقر
صار امين الله فى ارضه (٢١٦) من اسر الفقر لا يجاوز
حد الفقر و من اسر الفقر جاز حد الفقر (٢١٧) ليس
للفقير ان يكون اسير الوقت و لكن الفقير من اسر الوقت
(٢١٨) الفقر عن ثلثة اوجه فقر بفقر و فقر لفقر وفقر
من فقر فالفقر بالفقر مثيب و الفقر للفقر منيب و الفقر
من الفقر مخيب و الفقر القطع (٢١٩) ياتى على اوقات
استغنى فيها عن طلب الحاجات و ان كنت فى غاية الفاقات

و ذلك مما ارى من فقر نفسى و احتياجها الى جميع
شهواتها فى الدنيا و الاخرة ثم حقيقة الاستغناء فى الوقت
تنطفى بالدعاء و طلب منه فاذاً انى فقير من حيث افقر
فى الحق لامن حيث افقر فى نفسى (٢٢٠) الاسباب علل
النفوس ومواضع حظها و المتعلق بالله هوالذى افنى حظ
نفسه (٢٢١) الفقير الخالص الذى لا يملك مع الله ملكا و
لا يفقد من سره حقيقة الملك (٢٢٢) الملك لاهل الظاهر
والملك لاهل السر (٢٢٣) الزهد ترك نعمة الدنيا و
الاخرة (٢٢٤) الزهد حقيقة تبعها ترك و التزهد ترك
تبعه حقيقة (٢٢٥) حقيقة الزهد نسيان جميع ما لوفات
الدنيا و الاخرة (٢٢٦) جمع المال تفرقة الهمة و تفرقة
المال جمع الهمة (٢٢٧) المتوكل الذى لا يملك شيئا و
لا يملكه شيئى (٢٢٨) التوكل نفى التوكل (٢٢٩)
التوكل نفى الرؤية بالرؤية (٢٣٠) الصبر حبس النفس
بالحبس و المتصبر حبس النفس بوجود النفس (٢٣١)
من لم يصبر على الطاعه بوجود المرادات لم يذق للطاعة
حقايق الحلاوات (٢٣٢) من كان محبة نفسه لنفسه لم
يكن من الصبر فى شيئى و من كان محبة نفسه لغيره كان
باقياً لصبره

(٢٣٣) الرضا سكون النفس عندالوارد وطمانينة
القلب باحكام الوارد و خمود البشريه عند من القضاء
(٢٣٤) من رضى بحاله من الله عز وجل حرم الزيادة
و من رضى من الله بحاله زاده ما لا نهاية له (٢٣٥)
من رضى بالعطاء فقلبه فى الخطاء (٢٣٦) حقيقة العبودية
الخروج من الاختيار . العبودية مفارقة بموافقة

الباب الثالث عشر

فى الاخلاص و الاعتكاف

(٢٣٧) الاخلاص نسيان الملاحظات (٢٣٨) من
احبه للنوال حجبه عن حقيقة الوصال و من احبه
للوصال لم يرد بعده نوالا (٢٣٩) النوال حظ العبد من
الحق و الوصال مراد الحق من العبد فمن احبه لحظه
زالت المحبة مع عدم الحظ و من احبه لوصاله زادت
المحبة عند وصاله (٢٤٠) من كان لنفسه فهو بنفسه
قايم و من كان نفسه له فهو بغيره قايم (٢٤١) من
كان للحق فهو . فى الجملة معموم و من كان له الحق
فهو فى الجملة مخصوص (٢٤٢) الاعتكاف الوقوف
بتجريد بلا رؤية وعد و وعيد ولا ملاحظة ثواب ولا عقاب

بمشاهدة الحق به وله (٢٤٣) الاعتكاف القيام بالسر
على حقيقة المراقبة (٢٤٤) الاعتكاف في بيته بتخليته
(٢٤٥) من لم يطهر البيت للاعتكاف في البيت لم يعتكف
(٢٤٦) حقيقة الاعتكاف وقوف و امساك و اثبات و
اهلاك

الباب الرابع عشر

في الحيرة والسكر والمحبة

(٢٤٧) الدهشة غرق في بحر ماء الحيواة و الحيرة
للدهشة حاله والبهتة قطع الحيرة و سقوط الدهشة ونفى
الحجة (٢٤٨) الناس بما خلقوا له مرهونون و عن
علم ذلك مغفولون و في حيرة العبودية موجودون فمن
تعرض لطلب تعريف رهانه احرقه نور الربوبية و بقى
في حيرة ومن تعرض لطلب علمه احرقه غلبة العلم العزيز
و بقى في حيرة فالحيرة الاولى في حقيقة الربوبية زندقة
و الحيرة الثانية في علم ما غيب عن الخلق قذرو كفر
و الحيرة الثالثة في العبودية وسوسة تؤدى علمه الى الضلالة
و النباهة والواجب ان يكون في رهنه راضيا بلاتعريض
ولا تعريف و في ظلم علم رهانه جاهلا و بجهله عالماً و في

حيرة العبودية مفوضاً الى تعريف سبب تحيره و استسلامه
و تفويضه في حيرة العبودية يؤديه مفوضا مستسلما ثم
ان رضاه بجهله على ما خلق له و رهن به و يؤديه الى
تعريف العبوديه (٢٤٩) السكر غفلة اهل الوصل (٢٥٠)
السكر بعد رفع العقل (٢٥١) انتهاء العقل الى التحير
و انتهاء التحير الى السكر (٢٥٢) السكر رفع الرسوم و
و نفى المرسوم و اخفاء المعلوم (٢٥٣) غلط السكر من
بقية كدرك بالصحو (٢٥٤) الوجد علم اهل
السكر (٢٥٥) السكر امان من المكر (٢٥٦) المحبة
حقيقة مطوية وو كل باظهارها رقيقة النعمة و وكل
باخفائها حقيقة الغيره (٢٥٧) المحبة في البداية ممزوجة
بالطيبة وفي النهاية ممزوجة بالمرارة (٢٥٨) اهل المحبة
فرحون و منتظرون اللقاء و اهل الحقيقة محترقون
وجلون فارون من اللقاء «٢٥٩» اول المحبة لهو و اوسطها
سهو و آخرها زهو «٢٦٠» المحبة اولها اختبار و اوسطها
افتقار و آخرها اختيار «٢٦١» المحبة في الحقيقة
اضطرار من ادعى المحبة فقدا خطأ اذ كانت المحبة
غيوراً

الباب الخامس عشر

فى المحبة و الدعوى و الغيرة

«٢٦٢» الدعوىَ باللسان كذب و زور وفى الطلب بعد وقوفه بالاشارة جسارة «٢٦٣» الدعوى من وجهين فالاول دعاوى الرسميا ت باحكام الحركات و الثانى دعاوى الغيبيات باحكام الغلبات . الدعوى من وجهين فالاول مدع بلا بينة ولا حقيقة وهونفسه يعبد نفسه باظهار نفسه والدعوى وصف بعيد و الثانى مدع يدعى بلا لسان ناطق وله بينة و حقايق تنطق عن تحليل سره و وجود قلبه و بعز فوآده و هو متبرمن وصفه ناطق بغيره بلا لسان و لا اله دعواه وصف من الله و تفضله و لديه «٢٦٤» من غار على الحق فى جميع الخلق و رده غيرته الى نسيان نفسه و ما غار عليه الحق لم يترك له وصفا يوصف به ولا نعتاً ينعت به بل اغنيه حقيقة الغيرة عن العلم به «٢٦٥» غيرة العارف على ربه ان يكون لغيره و على نفسه ان يكون عبد ربه «٢٦٦» غيرة العارف على ربه ضرورة تنفى القدرة و غيرة الحق على العارف امضاء المراد بالقدرة «٢٦٧» الضنة على الحق تجريد الاراده والضنة من الحق

اظهار الارادة لا يرفع غيرة الحق فى الدنيـا ولا فى الاخرة لانها من صفات الذات (٢٦٨) زيادة الغيرة الذهاب (٢٦٩) للعلم غيرة و للحقيقة غيرة و للحق غيرة فغيرة العلم علم و غيرة الحقيقة حكم و غيرة الحق حتم (٢٧٠) الغيرة بالعلم فعل الصالحين والغيرة بالحقيقة فعل السابقين والغيرة بالحق فعل العارفين (٢٧١) من اخمده الغيرة لم يخمد ناره ابداً و من احرقه المحبة اخمد ناره بلقاء المحبوب (٢٧٢) حقيقة الغيرة فى الوصول ان تغار على الحق ان يكون مثلك عبده (٢٧٣) حقيقة الغيرة ان تغار عليه ان تكو ن لك (٢٧٤) حقيقة المحبة تقتضى الروح و تطلب الحياة بعد الموت و حقيقة الغيرة تقتضى الروح و تطلب الموت بعد الموت (٢٧٥) اكثر مراتب حقايق الغيرة من حقيقة الحياة ومواريثها واحدة فى الاسم و تفترق فى الوجود لان ميراث الحياء الفرار من اللقاء و ميراث الغيرة الفرار من الحياء

الباب السادس عشر

فى الوقت و الجمع و الفرق

(٢٧٦) فوايد الاوقات تعلق بثلث حفظ الوقت وشرط

الوقت و كتمان الوقت . من اراد من الحق حظه فى وقته
فهو لوقته و وقته حجاب ومن اراد الحق فى وقته فوقته له
و هو حجاب الوقت (٢٧٧) من لم يحمل حق حشو
الاوقات لم يعرف حقايق الاوقات (٢٧٨) الاغترار يصفى
الاوقات من بقايا كدر الافات (٢٧٩) من لم يعرف وقته
فى وقته فاته وقته و هو مع وقته (٢٨٠) اهل الحقايق
ينقلبون فى اوقات ثلثة وقت نفس العلم ووقت علم الحقيقة
ووقت حقيقة الحق (٢٨١) الوقت حجاب الوقت والوقت
عين الوقت و للوقت زيادة الوقت (٢٨٢) من غفل عن وقته
فى وقته فاته وقته فان وجد وقته فى غير وقته كان ذلك
وجد الغير و ان كان ذلك الغير وقتا فوقت الغير بعد فوت
الوقت مكر والغير وقت ردفيه . وقت يجرد الوقت من الوقت
و صار الوقت حجة الوقت فما اعز الوقت و من نظر فى وقته
الى وقته فهو وقته (٢٨٣) الفطنة حفظ الوقت و الكياسة
معرفة الوقت (٢٨٤) من غاب من نفسه فى وقته فوقته له
و من نظر فى وقته من وقته الى نفسه فوقته عليه (٢٨٥)
الجمع سر الجامع والتفرقة علمه (٢٨٦) الجمع جمع المراد
قبل اظهار المريد و التفرقة اظهار المريد بحقيقة المراد
(٢٨٧) الجمع و التفرقة حالتان و الله تعالى

هو الجامع المفرق فمن جمعه لحق بالحقيقة فرقه بالعلم فكان
الجمع حقيقة مراده والتفرقة شرايط علمه . من جمعه الحق
من الاغيار و تفرقة الاعتبار تفرقت احكامه على حكم الاختيار
من جمع مراد الحق و لم يفرقه بوصفه فهو مجموع بشرط
و من جمعه الحق بمراده كان وصفه ونعته ما جمع به (٢٨٨)
الجمع غلبة مراد الله و التفرقة حقيقة مراد الله (٢٨٩)
(٢٩٠) الجمع ما استاثر به من علمه فى معلومه عن معلومه
والتفرقة ما ابانه من معلومه بعلمه (٢٩١) الجمع ما جمع
الحق من مراده فى خلقه و التفرقة ما اظهره بعلمه من
خلقه لمراده (٢٩٢) الجمع موافقة المراد والتفرقة موافقة
العلم (٢٩٣) الجمع علم الله تعالى فى معلومه قبل وجود
المعلوم والتفرقة ما طلب المعلوم به من حقايق جمعه (٢٩٤)
الجمع حال والله تعالى هو الجامع و اسم الجمع يقع على
تفرقة قد جمع فصار جمعاً بعد تفرقته و سمى به بعد ما كان
موسوما بغيره (٢٩٥) التفرقة العبودية و الجمع لا يوصف
الا بتطريق وجمع الجمع لا يهتدى اليه بالعبارة و ينتهى الى الحيرة
والخرس (٢٩٦) الجمع ما شهد الكتاب و السنة وتفرقة جمع
بعرفانه والتفرقة ما بينه الحق ببرهانه (٢٩٧) الجمع الكتاب و
التفرقة السنة فما جمعه الكتاب و اجمله فيفسره السنة

الباب السابع عشر

فی‌الموت و الفناء والوصل والفصل

« ٢٩٨ » الموت قبل الحيوة غفلة و بعدالحيوة حسرة « ٢٩٩ » الموت بعد الحيواة حسرة و الحيوة بعد الموت جيرة « ٣٠٠ » من اماته‌الغفلة لا يحی ابداً ومن اماته الذ كر لايموت ابداً « ٣٠١ » من لم يذق مر ارة الموت بعد الحيوةلم يشم‌رو ح الحيوة « ٣٠٢ »من احياه الموت‌دامت‌حيو ته‌وهوميت‌ومن‌اماته‌الحيوة دام‌موته‌وهوحی « ٣٠٣ » حقيقة الفنافی حقايق البقاء عن وصف ثابت و روية قا ئمة و حالة مو جودة « ٣٠٤ » من شهد الفناء فـی الفنايشاهد للبقاء لاالفناء من فنی فی الحق اقامه مقام فنائه حقيقة الحق فحر كه بمراد الحق و من افناه الحق حر كه مراد الحق بموافقته « ٣٠٥ » اول ا لفناء الفناء من النسب و نهاية الفناء الفناء عن النسبة« ٣٠٦ » الناس مرهونون بنسبهم و مطالبون باقامة نسبة الحق و اقامة النسبة بفناء النسب« ٣٠٧» الوصول‌الی الحق بالفترة والغفلة « ٣٠٨ »القلب واقف بين امرين امر فصل و امروصل و تحـرك القلب من الامـرين فالعـلم دليـل الوصـل

والجهل دليل الفصل و الفصل موكل بالوصل فالعبد ناظر شاهد را ع فان نظر الی العلم بنفسه عادعلمه جهلا وان نظر الی الجهل بالجهل أز داد علی‌الجهل غفلة وجهلاثم ان نظر الی الفصل خاف و رهب و ان‌نظر الی الوصل رهب و رغب فمن شهد الوصل بالعلم هلك و من شهد الفصل بالعلم نجی‌و من شهد الفصل بالحق قيظ‌وخاف و من شهد الوصل بالحق وجد و رجا

الباب الثامن عشر

فی‌التجرد والعزلة والتوحيد

(٣٠٩) من تجرد للحقيقة ابقت عليـه الرؤية و من جرد للحقيقة فنی ايضاً من‌الرؤية (٣١٠) من تجرد بظاهره‌جرد له باطنه (٣١١) من افرده الحق للمباينة هلك و من افرده للموافقة نجی (٣١٢) الغربة سر التفريد من عين التوحيد (٣١٣) اذا نطق بلسان التفريد من غير رؤية ثواب ولا مخافة عقاب فخسر السربعدقبله‌و اخرس اللسان غلة غليلة فذاك تجريد التوحيد (٣١٤) التوحيد اثبات الاسم والمعرفة نسيان الحقيقة (٣١٥) من العارفين يدورون فی ميادين التوحيد ووجدات بقاء تجريده الطلب

عن الطالب وتجرد المطلوب من رؤية تجريد توحيده (٣١٦)
الفرار من الله عزوجل توحيد والفرار معه جهل (٣١٧)
مصادفة الهمه مصادر الاحكام بلا رؤية حكم من جهة
وعداو و عيدبافراد. الاشارة تفريد التوحيد (٣١٨) موافقة
الحق بحقيقة الامر توحيد (٣١٩) من جرد التوحيد
من الواحد صار كافرا معطلا و من جرد التوحيد من الموحد
صار موحداً مجرداً (٣٢٠) قبول المدح بالنفس شرك وبالحق توحيد
(٣٢١) الغفلة عن الله كفر و الغفلة عن حقيقة ذات الله
توحيد (٣٢٢) القيام مع الله بلا واسطة جهل و بالواسطة
توحيد

الباب التاسع عشر

فى التصوف والطريق والاستدراج

(٣٢٣) التصوف حيوة بلا موت و موت بلا حيوة
(٣٢٤) التصوف اهلاك الاموال (٣٢٥) التصوف برق
محرق (٣٢٦) التصوف ما ظهر فقهر و بطن فخبر (٣٢٧)
التصوف بدا مجموعاً و ظهر مفروقا (٣٢٨) التصوف اظهار
باخفاء (٣٢٩) التصوف الريح العقيم ما تذر من شيئى
انت عليه الاجعلته كالرميم (٣٣٠) التصوف لايسعه شيئى

و هو يسع الاشياء كلها و الصوفى يكون له كل شيئى و
لايكون هو لشيئى (٣٣١) التصوف بحر بعيد القعر ماؤه
حيوة و غرقه الموت (٣٣٢) استمر نقل الصوفى من
المفعول به و اسمه مضمر فى فعله (٣٣٣) طريق الله عفى ودرس
لايوصف له قد بقى اسمه للحجة و ذهب آثار المحجة
و انما درس لقلة الناس و غفلة الغفلة و قلة سلوك
الناس فيه بل الطريق عن الحق واضح و انما اخفاه
تخليط الناس و تغيير الزمان (٣٣٤) الطريق الى كل
شيئى بمقدار الشئى (٣٣٥) لا يخلو طريق الله من حاجب
و مكر و فى الطريق الف بحر و لكل بحر الف سفينة
و فى كل سفينة حاجب و ماكر فمن ركب السفينة فلابد
له من رؤية الماكر ثم ان اهل الحقيقة و السالكين طريق
المخاطرة الذاهبين الى الحق فى خفاء صفاء الماء المغرقين
فى بحر التوحيد الذين عبروا البحار بلا رؤية بحر ولارؤية
سفينة ان السفينة بينه و بين البحر حجاب فمن يرى
الحجاب بعجزه و رؤية نفسه و طلوب سلوكه فلا بدله
من السفينة و هو ممكور بها و من يرى الحجاب بحقيقة
وجده و مشاهدة حقه غيب منه المرئى حقيقة الروية و
من البحر و الحجاب فعبر البحر بلا رؤية بحر و ذلك
لغلبة استماع النداء و الدعوة و هو طريق اهل التجريد

(٣٣٦) الاركان الى الله و الامن بعد معرفة مكره غفلة
و الا من من مكره كفر و التعرض من كيفية مكره شرك
(٣٣٧)اهل الاستدراج مستدرجون بالعادة الظاهرة و
الاجتهاد القايم و لذلك لايعلمون و اهل المكر ممكورون
بثبات وجود السر و حلاوة الطاعات و لذلك لا يعرفون
فاهل الاستدراج يبقى لهم الاجتهاد الظاهر و يغنى عنهم
وجود المواريث فى السر فيرضون بالعادة القائمة والاجتهاد
الدايم فيحسبون انهم مهتدون واهل المكر يبقى لهم وجود.
السر سر القلب و حلاوة الطاعة و يفنى لهم الازدياد
فيرضون بالوجد للمثوبات و هم بحقايق الغيب مخدجون
و ذلك ان اهل الاستدراج وكلوا الى الظاهر واهل المكر
وكلوا الى الباطن فالاول بالظاهر محجوب والثانى بالباطن
محجوب (٣٣٨) حقيقة الاستدراج المكر (٣٣٩) الاركان
الى المعلوم حال الدارجين و الى المعدوم حال البالغين

مختص ... مسجد اعظم - قم
از کتابخانه خارج نشود

الباب العشرين

فى الطرد و طبقات اهل السلوك

(٣٤٠) من طرده الحق من بابه بجهله لم يحرمه
بعد اثابته و من طرده من بابه بعلمه حرمه الرجوع الى بابه

و كان وجود العلم فى وقته ثوابه و من طرده عن بابه له
حرمه جميع ثوابه ولم يعبأ بايابه (٣٤١) من منع من
الباب فرجع منع من الدخول بعد ذلك و من لج والح
يوشك ان يؤمر له بالدخول (٣٤٢) الناس فى هذا الامر
طبقات ثلث الاولى اهل الجد و الرياضة و الطبقة الثانية
اهل الحفظ و السياسة و الطبقة الثالثة اهل الحق والعناية
(٣٤٣) الناس فى هذا الامر على ضربين مريد حافظ
و مراد محفوظ فالمريد طالب مبين والمراد مطلوب مصون
والمريد عمل فوجد والمراد وجد فعمل (٣٤٤) الناس
ثلثة عارف و عالم مريد فاما العارف فهو لربه دون حظه
و اما العالم فهو لعلمه مع حظه و اما المريد فهو لمراده
برؤية حظه

مختص بکتابخانه مسجد اعظم - قم
از کتابخانه خارج نشود

الباب الحادى والعشرين

فى التكلم و الغربة و التفكر

(٣٤٥) من تكلم بالله فى الدقايق ولم يتبعها
بالحقايق و لم يترك العلايق والعوايق فهوقرين الشيطان
يلقنه الحكمة (٣٤٦) من تكلم من وراء الحجب اخبر
عن باطن العلم و من تكلم من الدار اخبر عن عزايب

الاسرار (۳٤۷) جمیع ما ظهر من العلوم للخلیقة من اجملها ثم لم ینطق به لسان ولا وقف علیه الا ماشاء الله من اهل الولایة خفی * لعزیز الغیرة لاهل الولایة (۳٤۸) حقیقة الغربة الرجوع الی الحق بلاطریق ولاشکل (۳٤۹) الغربة فقد کل السلو (۳۵۰) وجدك فی الغربة من وجد الفرقة (۳۵۱) ذقت المرارة فلم اجد امراً امر من غربة مزجت بحیرة (۳۵۲) الغربة موافقة الاسم (۳۵۳) الانتظار فی التفکر تکلف والتفکر بالتفکر تعرف و ترك التفکر فی التفکر تطرف. الطریف دعاء الحق

الباب الثانی والعشرین

فی الحرقة و التکلف

(۳۵٤) الحرقة حرقتان بالنار والنور فمن احرقه النار صار رماداً لا قیمة له و من احرقه النور صار سراجا یستضیئ به الناس (۳۵۵) الشغل فی الله شغل عن الله (۳۵٦) التجربة فی طریق الحق کفر (۳۵۷) الحزن سرور مزج بهموم (۳۵۸) ما عذب الله احداً بعذاب اشد من عذاب الهمة (۳۵۹) عذاب الهمة من وجود الوسوسة (۳٦۰) من یری الخلق فلابدله من تعبد الخلق (۳٦۱) التکلف حرکة

* قد صرح الشارح ره باحتمال وجود الغلط فی هذه العبارة واعتذر من تصحیحه لان نسخة اخری لم تکن موجوداً عنده

بلا جود (۳٦۲) من اعزه الله بشئی کطاعته مثلا فاذل نفسه سلب منه ذلك العز و ابدل مکانه الذل و الصغار (۳٦۳) من وضع الحکمة فی غیرا هلها کتب من الخائنین و من منع الحکمة من اهلها کتب من البخلاء

الباب الثالث والعشرین

فی ابداء الخواطر والتقدیر

(۳٦٤) ابداء الخواطر کفرو و اخفائها جهل ثم اظهاره توحید و اخفاؤه علم (۳٦۵) حقیقة المروة الاستنکاف من ملاحظة الغیر (۳٦٦) لیس للحق فی التقدیر بدایة ولکن التقدیر للحق هدایة (۳٦۷) من ترك التدبیر رضی بالتقدیر (۳٦۸) من شهد المقدور من الله بقی بلا حرکة ولا اختیار

تمت بعون الله و حسن توفیقه

خاتمه

علاوه بر دیوان باباطاهر که ما را بدست افتاد از جنك ها وکتاب های مختلفه شصت دو بیتی دیگر جمع آوری شده و در خاتمه طبع میگردد.

تمام این دو بیتی ها را بطریق حتم نمی توانیم از باباطاهر بدانیم ولی از اغلب آنها رایحه مشکین اشعار طاهر که نافه بی آهوی خون دل او ست استشمام میگردد اگر برخی یا اغلب این دو بیتی ها و هم دو بیتی های دیگر با سبك و زبان طاهر مباینت دارد علت همانا تصرفات بیجای نویسندگان است که کلمات را بتدریج بزبان فارسی معمول مطابق سلیقه خود عوض کرده و بکلی ابیات را از صورت زیبای اولیه مسخ کرده اند وهرگاه این خیانت از نویسندگان سر نزده بود مسلم ابیات باسلوب دیگر خوانده میشد و ابداً کلمه (دارم) بجای (دیرم) و (تو) بعوض (ته) و (ما) بجای (مو) و (نامه) بمکان (نومه) و (بیابان) بعوض (بیابون) در تمام دیوان یافت نمی شد.

ما میتوانستیم بهمراهی کسانیکه با لهجهٔ لری باباطاهر آشنا هستند اینگونه تصرفات را ازاشعاردور سازیم وتا درجه مقدور ابیات را تصحیح کنیم ولی چون اینگونه تصحیح دور از قاعده و ممکن است باعث یك سقط و تحریف و خیانتی دیگر گردد لذا احتراز ورزیده ودر تصحیح ومقابله بانچه در نسخ مختلفه دیده شد قناعت کردیم.

اغلب این دو بیتی ها از بس مغلوط و مصحف است بکلی از معنی دور افتاده و مقصود مفهوم نمی شود لذا از قارئین و ادبای دور و نزدیك خواهش میکنیم که هرگاه از روی نسخ کهنه و جنك های خود موفق بتصحیح یك یا چند دو بیتی گردیدند یا آنکه علاوه برآنچه طبع شده شعری از باباطاهر بدست آوردند برای طبع و نشر و استفاده عموم باداره ارمغان ارسال دارند

وحید

(۱)

نبدونم دلم دیوونهٔ کیست کجا میگردد و در خونه کیست
نبدونم دل سرگشته مو ☼ اسیر نرگس مستونهٔ کیست

(۲)

اگر زرین کلاهی عاقبت هیچ بتخت ار پادشاهی عاقبت هیچ
گرت ملك سلیمان در نگین است در آخر خاك راهی عاقبت هیچ

(۳)

چو آن شاخم که بارش خورده باشند چو اون ویرون که گنجش برده باشند
براون پیری همی نالم درابندشت که رودان جوانش مرده باشند

(٤)

خوراز خورسندرویت شرم دارد مه نوزا برویت آزرم دارد
بشهرو کوه و صحرا هر که وینم زبان دل بوصلت گرم دارد

(٥)

پسندی خوارو زارم تاکی وچند پریشون روزگارم تا کی و چند
ز دوشم باری ار باری نگیری کری سربار بارم تا کی و چند

(٦)

نهالی کان سر از باغی بر آرد بیارش هر کسی دستی در آرد
بباید کندنش از بیخ و از بن اگر بر جای میوه گوهر آرد

(۷)

یکی دردو یکی درمون پسندد یکی وصل و یکی هجرون پسندد
موازدرمون ودردووصل وهجرون پسندم آنچه را جانون پسندد

(۸)

دلا خوبون دل خونین پسندند دلاخون شو که خوبون این پسندند
متاع کفرودین بی‌مشتری نیست گروهی اون گروهی این پسندند

(۹)

دو چشم درد چشمون تو چیناد توا دردی بچشمونت نشیناد ☼
شنیدم رفتی و یاری گرفتی اگر گوشم شنو چشمم نویناد

(۱۰)

اگر شیری اگر بیری اگر گور سر انجامت بود جا در ته گور
تنت درگور گردد سفره گستر بگردش موش و مار و عقرب و مور

(۱۱)

جدا ازرویت ای ماه دل افروز نه روزازشوشناسم نه شو ازروز
وصالت گر مرا گردد میسر بود هر روزمن چون عید نوروز

(۱۲)

دلا اصلا نترسی از ره دور دلا اصلا نترسی از ته گور
دلا اصلا نمی ترسی که روزی شوی بنگاه مار و لانه مور

(۱۳)

بروی ماهت ای ماه ده و چار بسرو قدت ای زیبنده رفتار
بجز عشقت خیالی در دلم نی به دیاری نه بو جز نه سر و کار

(۱٤)

بگورستان گذر کردم کم وبیش بدیدم حال دولتمند و درویش
نه درویشی بخاکی بیکفن ماند نه دولتمند برداز یك کفن بیش

(۱٥)

فلك نه همسری داره نه هم کف بخونریزی کسی اصلا نگفت اف
همیشه شیوه و کارش همینه چراغ دودمانی را کند پف

(۱٦)

مرادردناسوته درمون چه حاصل مرامرك ناموته گریون چه حاصل
بسوته ام گلی الاله بی سر سر موته کمان باروون چه حاصل

(۱۷)

حرامم بی ته بو الاله و گل   حرامم بی ته بو آواز بلبل
حرامم بی اگر بی ته نشینم   کشم در پای گلبن ساغر مل

(۱۸)

بخنجر گر در آرن دیدگونم   بآتش گر بسوزن استخونم
اگر بر ناخنونم نی بکوبن   نگیرم دل ز یار مهربونم

(۱۹)

من اون مسکین بی‌قدرو برستم   من اون سوزنده شمع بی‌سرستم
نه کار آخرت نه کار دنیا   من‌اون خشکیده‌نخل بی‌برستم

(۲۰)

بیا تا دست از این عالم بداریم   بیا تا پای دل از گل برآریم
بیا تا برد باری پیشه سازیم   بیا تا تخم نیکوئی بکاریم

(۲۱)

موآن رندم که عصیان پیشه دیرم   بدستی جام ودستی شیشه دیرم
اگر تو بیگناهی رو ملك شو   مو از حوا و آدم ریشه دیرم

(۲۲)

دلا از دست تنهائی بجونم   ز آه و ناله خود در فغونم
شوان تار از درد جدائی   کره فریاد مغز استخونم

(۲۳)

مو آن محنت کش حسرت نصیبم   که درهر ملك وهر بومی‌غریبم
نه بو روزی که آیی بر سر من   . . . .

(۲۴)

بسر شوق سر کوی ته دیرم   بدل مهر مه روی ته دیرم
بت من کعبه من قبله من   ته‌ئی هرسو نظر سوی ته دیرم

(۲۵)

بسر غیر ته سودائی ندیرم   بدل جز تـه تمنائی ندیرم
خدا دونه که در بازار عشقت   بجز جون هیچ کالائی ندیرم

(۲۶)

غم عشق ته مادر زاد دیرم   نه از آموزش استاد دیرم
خوشم با آنکه از یمن غم ته   خراب آباد دل آباد دیرم

(۲۷)

بعمر خویشتن تا یاد دیرم *   ز هجرت ناله و فریاد دیرم
نداره خاطر شادی بخاطر   همیشه خاطر ناشاد دیرم *

(۲۸)

بغیر ته دگر یاری ندیرم *   باغیاری سرو کاری ندیرم
بدکان تو آن کاسد متاعم   که اصلا روی بازاری ندیرم

(۲۹)

بوره ای روی ته باغ و بهارم   خیالت مونس شبهای تارم
خدا دونه که در دنیای فانی   بغیر عشق ته کاری نداره

(۳۰)

ز بخت بد هزار اندیشه دیرم   همیشه زهر غم در شیشه دیرم
ز ناسازی بخت و گردش چرخ   فغان و آه و زاری پیشه دیرم

(۳۱)

ز عشقت آتشی در بوته دیرم   دراون‌آتش‌دل‌وخون‌سوته دیرم
سکت گربانهد برچشم‌ایدوست   بمژگون خاك راهش روته دیرم

(۳۲)

بوره‌بوره که دیدارته وینم(۱)   گل و سنبل ز دیدارته چینم
همین شوقم بدی‌سالون‌و ماهون   که در روزی دمی با ته نشینم

---

(۱) این دوبیتی نسخه‌بدل دوبیتی ۷۸ میباشدکه درصفحه۳۶ واقع است

(۳۳)

الهی آتش عشقم بجان زن   شرر زان‌شعله‌ام‌براستخوان‌زن
چوشمعم برفروز از آتش عشق   برآن آتش دلم‌پروانه سان‌زن

(۳٤)

بی ته گلشن بچشمم گلخن آیو   واته گلخن بچشمم گلشن آیو
گلم ته گلبنم ته گلشنم ته   که با ته مرده را جان برتن آیو

(۳٥)

بدل چون یادم از بومو بر آیو   سرشکم بیخود از چشم تر آیو
ازآن ترسم من برگشته‌دوران   که عمرم در غریبی بر سر آیو

(۳٦)

خوش آنساعت‌که‌یارازدر درآیو   شو هجران و روز غم سر آیو
زدل‌بیرون‌کم جانرا بصدشوق   همین واجم که جایش دلبر آیو

(۳۷)

بی ته هر که سرم بر بالش آیو   اخستانم(۱) چونی در نالش آیو
ز هجرانت بجای اشکم ازچشم   ز مژگون شعله های آتش آبو

(۳۸)

امان از اختر شوریده مو *   فغان از بخت برگردیده مو *
فلك از کینه ورزی کی گذاره   دره (۲) خون ازدل غمدیده‌مو

(۳۹)

عزیزون موسم جوش بهاره   چمن پر سبزه صحرا لاله‌زاره
دراین موسم دمی فرصت‌غنیمت   که دنیای دنی بی اعتباره

(٤۰)

غمم بیحد و دردم بیشماره *   فغان کاین‌چاره ودرمون‌نداره
خداوندا ندونه ناصح مو *   که فریاد دلم بی اختیاره

(۱) اخستان . استخوانست (۲) دره . شاید مخفف در رود باشد

(٤۱)

سر سرگشته‌ام سامون نداره   دل خون‌گشته‌ام درمون نداره
بکافر منهبی دل بسته دیرم   که در هر منهبی ایمون نداره

(٤۲)

الهی سوز عشقم بیشتر که   دل ریشم زدردش ریشتر که
از این غم گر دمی فارغ نشینم   بجانم صد هزاران نیشتر که

(٤۳)

سرم بالین تنم بستر نداره   بجز شور غمت در سر نداره
نهد دور از ته هرکس سربیالین   الهی سر ز بالین بر نداره

(٤٤)

نه هر سونه دلی را ناله آیه   ز رخسار مو و خور لاله آیه
سونه دل چه دونه حال سونه   . . . . (۱)

(٤٥)

زبس مهر رخت عالم فروزه   جهان را دل بمهرت سینه سوزه
فلك را شیوه دایم این‌چنین بود   که هرجا چشم امیدی بدوزه

(٤٦)

غم عشقت ز گنج رایگان به   وصال ته ز عمر جاودان به
کمی از خاك کویت در حقیقت   خدا دونه که ازکون و مکان به

(٤۷)

صدای چاوشان مرده آیه   بگوش آوازه . . . آیه (۲)
رفیقون میرون نوبت بنوبت   وای‌آزروزی که نوبت بر ته آیه

(٤۸)

چه‌خوش بی‌مهربانی هردوسر بی   که یکسر مهربانی دردسر بی
اگر مجنون دل شوریدهٔ داشت   دل لیلی ازآن شوریده‌تر بی

(۱) این‌دوبیتی‌همین طورنوشته شده ومصراع چهارم در دست‌نیست
(۲) (مصراع)دوم این دو بیتی هم بدست نیامد

(٤٩)

زدست عشق هر شو حالم این بی(۱)   سریرم خشت و بالینم زمین بی
خوشم این بی که مو ته دوست دیرم   هر آن ته دوست داره حالش این بی

(٥٠)

اگر جایت بچرخ چارمین بی   مدومت گرگ مرگت اندر کمین بی
وگر صد سال در دنیا بمونی   در آخر منزلت زیر زمین بی

(٥١)

بگورستان گذر کردم صباحی   شنیدم ناله و افغان و آهی
شنیدم کلهٔ با خاك میگفت   که این دنیا نمی‌ارزد بکاهی

(٥٢)

هر اون کس مال و جاهش بیشتر بی   دلش ازدرد دنیا ریشتر بی
اگر بر سر نهد چون خسروون تاج   بشیرین جانش آخر نیشتر بی

(٥٣)

عزیزون ازغم و درد جدائی   بچشمونم نمانده روشنائی *
گرفتارم بدام غربت و درد   نه یارو همدمی نه آشنائی

(٥٤)

دل شاد از دل زارش خبر نی   سلامت رو ز بیمارش خبر نی
نه تقصیر ته این رسم قدیمه   که ازاد از گرفتارش خبر نی

(٥٥)

نصیب کس نبی درد دل مو   که بسیاره غم بیحاصل مو
کسی بو از غم و دردم خبردار   که داره مشکلی چون مشکل مو

(٥٦)

بلامردش بکامم دلبرم بی (۲)   سخنهای خوشش تاج سرم بی
اگر شاهم ببخشد ملك شیراز   همان بهتر که دلبر در برم بی

---

(۱) سخه بدل دو بیتی ۱٦٦ صفحه ٤۷ میباشد

(۲) لامرد . مهمانخانه صحرا نشینان است وهنوزهم(لامردون)میگویند

(٥٧)

ز دل مهر رخ تو رفتنی نی   غم عشقت بهر کس گفتنی نی
ولیکن سوزش مهر و محبت   میان مردمون بنهفتنی نی

(٥٨)

ته که خورشید اوج و دلربائی   چنین بی‌رحم و سنگین‌دل چرائی
باول آنهمه مهر و محبت   بآخر راه و رسم بیوفائی

(٥٩)

ته بو روزم بغیر از بیقراری   شوون بیداری و افغان و زاری
بمن سوزه دلهر دورو نزدیك   ته از سنگین دلی پروا نداری

دو بیتی ذیل از نسخه اصل است چون در حین کتابت و طبع از قلم افتاده بود اینك الحاق میشود

ز دست چرخ گردون داد دیرم
هزاران ناله و فریاد دیرم *
نشسته دلستانم با خس و خار
چگونه خاطر خود شاد دیرم *

خارج نشود

اطلاع

چون از طرف مدیر مجله ارمغان در پیدا کردن
وتدوین و تصحیح دیوان باباطاهر زحمات زیادی بکار رفته
وازطرف وزارت جلیله معارف بنام حفظ معارف وپاس زحمات
حق انحصار طبع دیوان مزبور تا ده سال بدو واگذار شده

اینك بموجب حق قانونی خود باطلاع عموم مخصوصاً
مدیران مطابع و کتابفروشان میرساند که اگر کسی
این دیوان بابا طاهر راتمام یا اشعار موجوده نسخه حاضره را
که مابدست آورده ایم طبع ونشر کند موافق قانون مطبوعات
نسخ مطبوعه توقیف و طابع وناشر سخت تعقیب خواهند شد
عین مشروحه وزارت جلیله معارف درصفحه مقابل است

وزارت معارف و اوقاف
و صنایع مستظرفه

بتاریخ ۱۵ ماه مرداد ۱۳۰۶

نمره — ۲۳۴۸ر۵۳۰۹
اداره کل معارف
دایره انطباعات

آقای وحید دستگردی مدیر محترم مجله ارمغان

بطوریکه تقاضا نموده اید وزارت معارف انحصار طبع دیوان
باباطاهررا بامزایاو محسناتی که درمراسله بیست وچهارم خرداد
خود ذکرنموده اید ازتاریخ صدور این مراسله تا مدت ده سال
بشما واگذار مینماید

وزارت معارف و اوقاف
و صنایع مستظرفه
تدین

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۸	۵	که طلاب درحوش بودند	که طلاب درخواب بودند
٤٦	۲	همان کی	همان بوکی
٦۱	۱۲	هزارانم	هزاران
٦۲	۹	نجچیر	نخچیر
٦۷	۱٦	یکسره مو	یکسر مو
٦۹	۱۱	مرغ بی برستم	مرغ بی پرستم
۷۰	۱۸	بر شاه و وزیر هست فرمان فرمان اورا	برشاه وزیرهست فرمان اورا
۸٤	٦	کل مادنا	کل مادنی
۸۷	۹	والحقیقة(۱۰٦)حجاب	والحقیقة حجاب(۱۰٦)
۱۰۷	٤	الحیواة	الحیوة
۱۰٤	۵	الصالحین	الصالحین

باباطاهر

دیوان بابا طاهر که تقریباً مشتمل بر هزار
بیت شعر وهزار و پانصد بیت نثر ازکلمات قصار
عربی و غیره میباشد تا کنون در ایران و اروپا
بدسترس احدی نبوده نگارنده ارمغان را یکسال
قبل بدست افتاد و اینک بابهترین طبع وکاغذ و
اسلوب بنام ضمیمه سال هفتم بمشترکین ارمغان
و ادبا و مستشرقین عالم تقدیم میدارد

اطلاع

شماره اول سال هشتم ارمغان تحت طبع
است و عنقریب منتشر خواهد شد